

# زبان آذربایجان و وحدت ملی ایران

نگارش

ناصر ناطق

تهران

اسفند ۱۳۵۸ شمسی

مارس ۱۹۸۰ میلادی



# مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی

موقوفات دکتر محمود افشاری زردی

شماره ۱۱

دو هزار نسخه ازین کتاب در چاپخانه افست «سهامی عام»  
در اسفند ۱۳۵۸ چاپ شد

## یادداشت واقف

اول : طبق ماده ۲۳ و قفسنامه اول مورخ یازدهم ۱۳۳۷ ه. ش. (... در آمد باید صرف ترجمه و تألیف

و چاپ کتب و رسالات که با هدف این موقوفات موافق باشد و همچنین کمک به مجله آینده در صورت احتیاج و اتماً دادن جوایز به نویسندگان شرح دستور این و قفسنامه گردد.)

دوم : هدف اساسی این بنیاد ملی طبق ماده ۲۵ و قفسنامه (... تعلیم زبان فارسی و حکیم و حدیث ملی در ایران میباشد.

بنابر این کتبی که با بودجه این موقوفات منتشر شود باید مربوط به لغت و دستور و ادبیات فارسی و جغرافیای تاریخی و تاریخ ایران باشد. کتب کلاسیکی مدارس عمومی نباید با درآمد این موقوفات چاپ شود.)

سوم : طبق ماده ۲۶ (مقداری از کتب و رسالات چاپ شده یا بودجه این موقوفات باید بطور بدیهه و بنام این موقوفات به مؤسسات فرهنگی، کتابخانه ها و قرائتخانه های عمومی ایران خارج و بعضی از دانشمندان ایران منتشر و جایز

فرستاده شود...)

چهارم : چون نظر بازگانی در انتشارات این موقوفات نیست و تا حدی ممکن است هم جایز است طبق ماده ۲۷ و قفسنامه

هیچ کتاب رساله نباید کمتر از قیمت تمام شده و همچنین مبلغی زائد از بهای تمام شده افزایش صدی ده ماه است قیمت گذاری شود... این افزایش ۲۵ درصد بواسطه حداقل حق الزحمه فروشندگان و هزینه است که برای پست

غیر و تحویل میشود از کتاب فروشان تقاضا داریم که در این امر خیرگی که ابداً جنبه تجاری ندارد با مایاری و تشرکات سماعی ننمایند.

پنجم : بر اساس موافقت نامه دوم (مورخ ۱۳۵۲، ۴، ۱۲) که میان واقف و دانشگاه طهران به امضاء رسید،

قسمتهای مهمی از رقبات مانند جایگاه سازمان لغت نامه و نهاد و محل مؤسسه باستان شناسی، بطور رایگان دانشگاه طهران و الله ان شاء الله رقبات دیگری هم با درآمد آنها طبق ماده دوم برای اجرای مفاد و قفسنامه که از جمله عبارت از دادن جوایز ادبی و

تشریح تاریخی و لغوی راجع بایران، به استثنای کتب «رسی»، می باشد در اختیار دانشگاه طهران قرار گیرد  
وصول نموده و بنام این موقوفات اعطا و نشر گردد.

ششم : چون طبق ماده ۳ موافقت نامه نامبرده مقرر شده است که از طرف ریاست دانشگاه ملیخرازمبولیان

این موقوفات که از طرف اهف نیز بصورت کتبه اشعارت بنیاد معین شده باشد برای سرپرستی ادو  
امور جو از نشر کتاب انتخاب شود، (ریاست دانشگاه آقای ایرج افشار را که از متولیان شورای ملیست

است از طرف اهف نیز بصورت کتبه نامبرده معین شده به سمت سرپرست انتخاب برقرار نمودند)

هفتم : چون نگارنده این سطور بواسطه کبر سن (۸۶ سال شمسی)، از این پس نخواهم توانست به سرپرستی

این کار بپردازم، از این پس تمام اختیارات خود را در انتخاب تألیف و ترجمه و خرید کتب غیره بفرزند  
ارشد خود ایرج افشار واگذار کردم. درین چند سال اخیر هم که ده جلد از تألیفات خودم از طرف

موقوفات بطبع رسیده با کوشش سرپرستی می بوده است. کسانی که مایل به همکاری در تألیف یا

ترجمه و نشر کتاب هستند میتوانند با مراجه کنند. تنها شرط کار موافق بودن تألیف و ترجمه با همتا

این بنیاد یعنی ترقی ملت و کشور و تعمیم زبان فارسی و تکمیل وحدت ملی در ایران که وطن مشترک زبان بومی

و ملی همه ایرانیان است، می باشد.

هشتم : این یادداشت کلی برای چاپ در آغاز هر یک از نشریات این بنیاد نوشته شده است.

دکتر محمود افشاریزدی

آذرماه ۱۳۵۸ ه. ش.

محمود افشاریزدی

## سخنی چند دربارهٔ زبان آذربایجان

رساله‌ای در ۳۳ صفحه با عنوان «دربارهٔ زبان آذربایجان» بقلم شیوای دانشمند محترم مهندس ناصح ناطق بدستم رسید. چون مندرجات کلی آن را موافق با هدف بنیاد موقوفات عام خود یافتم از ایشان خواستم که آنرا مفصلتر کنند و در سلسله انتشارات این موقوفات چاپ شود. ایشان هم لطفاً قبول فرمودند.

شاید مقتضی باشد که هدف انتشارات این بنیاد را که (تعمیم زبان فارسی در تکمیل وحدت ملی ایران) میباشد توضیح کنم.

وطن، نخستین اصل مشترك همبستگی افراد يك ملت است. همهٔ اهل يك وطن مانند افراد يك خانه باید در حفظ آن کوشا باشند. وطن کدام است؟ - وطن کشوریست که قرن‌ها مردمانی با هم در آن زندگانی کرده، شادی و غم، نیک و بد و رنج و راحت آنرا در طول زمان باهم دیده‌اند و بصورت تاریخ برای آنها مجسم گردیده است. مردمی که در این وطن مشترك جغرافیائی و تاریخی زندگانی میکنند ممکن است

زبانها و دینهای مختلف داشته باشند، اما اگر دشمن به این (وطن‌خانه) حمله کند وظیفه همگان است که از آن دفاع نمایند. برای اینکه مردم کشور با هم حسن تفاهم داشته باشند باید زبان یکدیگر را بفهمند، و گرنه ممکن است که بسبب نافهمی، داستان مثنوی مولوی برای آنها پیش آید، و آن اینکه چهار نفر همراه (ایرانی، عرب، ترک، رومی) که زبان مشترک نداشتند مایل به خریدن و خوردن انگور بودند، ولی چون هر یک آنرا بزبان مادری خود میگفت موفق به انجام مقصود نشدند.

پس لزوم يك زبان مشترك عمومي که تمام افراد وطن از کوچک و بزرگ بتوانند بوسیله آن با هم مکالمه و مکاتبه کنند بدون هیچ تردیدی لازم است. بچه‌ها در دامان مادر و در کوچه و بازار، بدون رفتن بمدرسه، بزبان مادری و محلی خود صحبت میکنند و رفع حواشیچ مینمایند. اما زبان عمومی ملی را باید در دبستان بطور عمومی و رایگانی بیاموزند تا بتوانند با مردم استانهای دیگر وطن که همزبان مادری آنها نیستند صحبت کنند. این زبان مشترك عمومی باید یکی از زبانهای کشور باشد. در ایران پس از انقراض ساسانیان و اختلاط زبان پهلوی بالسان عربی تدریجاً زبان فارسی دری کنونی شکل گرفت و بر تمام لهجه‌ها و نیم زبانهای دیگر از جمله «آذری» یعنی زبان پیشین آذربایجان برتری یافت و ادبیات و فرهنگ عظیمی در این زبان بوجود آمد و زبان مشترك بیشتر مردم و رسمی همه ایران گردید. بنابراین اکنون این زبان است که میتواند و باید زبان مشترك عمومی کشور باشد. اما وجود و لزوم زبان مشترك ملی رافع و مانع وجود

زبانهای محلی نیست.

اینکه گفته‌اند اگر به بچه‌ها در مدرسه بزبان مادری و محلی تدریس نشود سواد آنها پیشرفت نمی‌کند، بنظر من چنین نیست. بدلیل اینکه بچه‌هایی که در سن کم از ایران به خارج رفته و آنجا بزبان خارجی آموزش دیده‌اند از آنهایی که در طهران بزبان فارسی درس خوانده‌اند از لحاظ دانش عقب نیستند. دلیل دیگر اینکه تبریزی‌هایی که در خود تبریز به مکتب یا به مدرسه رفته و به فارسی درس خوانده‌اند شاید از بسیاری طهرانیه‌ها باسوادتر باشند و زبان مادری را هم حتی در طهران که آمده‌اند فراموش نکرده‌اند. از چند نفر که مرحوم شده‌اند برای شاهد مثال نام می‌برم: تقی‌زاده، کسروی، تربیت، و ایرانشهر. در مورد همین کتاب حاضر که بر آن تقریظ می‌نویسم، نمی‌دانم کجا خوانده‌ام که نویسنده مشهور جمال‌زاده از شیرینی و خوبی قلم نگارنده آن تمجید کرده بود.

بنابر آنچه گذشت کسانی که طالب وحدت ملی و تمامیت ارضی ایران، این وطن مشترک، هستند باید به ترویج و تعمیم زبان ملی دری در تمام کشور کوشش کنند.

تولیت این بنیاد برای چاپ و انتشار چنین تألیفاتی که کمک به تکمیل وحدت ملی و ترویج و تعمیم زبان مشترک بنماید آماده است.

\*\*\*

اما در مورد زبان قدیم آذربایجان، آقای مهندس ناطق و سالها پیش از ایشان سید احمد کسروی در رساله (آذری) حق مطلب را ادا کرده‌اند که بر آن

سخنی نمیتوان افزود. فقط به يك نکته كوچك اشاره میکنم. همانطور که آقای مهندس ناطق خود نیز نوشته‌اند، کسروی نام (آذری) را برای زبان قدیم آذربایجان که یکی از لهجه‌ها یا نیم‌زبانهای ایرانی بوده نوشته و این کلمه (آذری) علم شده است برای آن زبان. بنابراین زبان فعلی آذربایجان یعنی (ترکی) را (آذری) یا حتی مانند بعضی کسان، (ترکی آذری) نامیدن درست نیست. بهتر است که زبان (ترکی آذربایجانی) نامیده شود. در اصطلاح عموم هم اکنون زبان آذربایجان را (ترکی) مینامند نه (آذری). سابق هم برای تفاوت گذاشتن میان (ترکی) آذربایجان با ترکی ترکیه این را (ترکی عثمانی) یا (ترکی اسلامبولی) مینامیدند. بنظر من باید آذربایجانیها همانطور که ایران و وطن خود را دوست میدارند و در حفظ آن همیشه کوشیده‌اند نسبت بزبان ملی فارسی دری هم که اکنون مکمل آنست همان احساس و عمل را داشته باشند. هیچ زمان در ایران تبعیض میان آذربایجانی و طهرانی و اصفهانی و شیرازی نشده است. در همین دوران ما هم رجال تبریزی دوشادوش طهرانیها و شیرازیها و غیره زمامدار این کشور بوده‌اند. کافیسست که اسم نخست‌وزیران همین پنجاه سال آخر را از مد نظر بگذرانند تا دیده شود که شماره آذربایجانیها که نخست‌وزیر شده‌اند بیش از اصفهانیها یا طهرانیها بوده است.

پیشنهاد این است که با حفظ زبانهای محلی، تمام اهل ایران زبان فارسی، که آنرا زبان ملی مینامیم، در مدرسه بیاموزند و تمرین کنند تا وسیله‌ای برای مراوده و مرابطه اهل کشور باشد و (داستان‌مثنوی) تکرار نشود. در پایان این یادداشت برای اینکه از شادروان تقی



زاده نیز یادی شده باشد، چند سطر از نامه مفصلی که در دوم فوریه ۱۹۲۲ میلادی (یعنی ۵۸ سال پیش) از برلین بجواب نامه من که آن وقت در فرانسه بودم در موضوع وحدت ملی نگاشته بود، نقل مینمایم. شصت سال پیش تقی زاده با معاضدت علامه قزوینی، جمال زاده و دیگران مجله کاوه را در برلین مینوشتند. عین این نامه و دیگر نامه های او کلیشه شده و در کتاب سیاست اروپا در ایران تألیف نگارنده چاپ گردیده است.<sup>۱</sup> در آن نامه چنین مینویسد:

(... آنچه در باب مقاله اساسی کاوه مرقوم رفته بود با دقت و امتنان خواندم. ملاحظات عالی تماماً صحیح است و هیچ اختلافی در بین نیست. یقین است وحدت ملی و تمدن ایران اس اساس و بالاترین مقاصد ملی باید باشد لکن امروزه مانع وصول بهر مقصدی چیست؟ آیا غیر از جهل عمومی است. فقط عدم انتشار تعلیم عمومی و جهل اکثریت ملت است که افسون هر مارگیر قفقازی و هر شیطان اسلامبولی در آذربایجان میگیرد و اکراد ایران با آنکه از نژاد ایرانی هستند فریفته دعاة استقلال کردستان و سیاستمداران عراق عرب و حکام اروپائی آن قطعه یا مجذوب تلقینات اتحاد اسلام بازی عثمانیهای مغولی میشوند<sup>۲</sup>. بتجربه عمر من که اینطور نتیجه حاصل شده که فقط عوام بازاری است که متاع هرشاید ترهات گوی را باعث رواج است. يك مشهدی

۱- کتاب سیاست اروپا در ایران با مقالات، نامه ها و ملحقات دیگر از انتشارات بنیاد موقوفات دکتر افشار اخیراً منتشر شده در کتابفروشی توس (خیابان دانشگاه) و دیگر کتابفروشیهای مهم هست. مرکز توزیع دفتر مجله آینده و اداره موقوفات تجریش (طهران) چهارراه پسیان کوچه لادن شماره ۸ تلفون ۲۷۸۱۴۹ و ۲۷۰۸۱۵ و اداره انتشارات موقوفات دکتر افشار تجریش خیابان مصدق چهارراه زعفرانیه خیابان اعتماد مقدم شماره ۷.

۲- در جنگ اول جهانی به تحریک آلمانها این عنوان مقدس بازیچه سیاست عثمانیها شده بود ولی در کشورهای مسلمان اثر مهم ننمود.

الله ویردی باکوئی بیسواد می‌آید به تبریز و مشتی حرف آسمان ریسمان قالب‌زده در چند روزی چند هزار نفر دور خود جمع میکند. ولی در مملکت با علم این فقره غیر ممکن است. بنظر من اخلال وحدت ملی در میان قوم بی‌علم و عوام خیلی آسانتر از آنست که میان قوم تربیت شده. حالا اگر بفرمایش سرکار این مقدمه است و آن نتیجه و مقصود در مقام عمل فرقی در مسئله نمیکند. چه بسا مقدمه‌ها هستند که هزار مرتبه فوری‌تر و واجب‌تر از نتیجه هستند... بهر صورت ابدأ میان ما اختلافی نیست و نمیتواند هم باشد. وحدت ملی ایران اگر مقاصد روح من است و از بیست سال به اینطرف با زبان و قلم در آن راه به قدر مقدور کوشیده‌ام. جلوگیری از افساد عثمانیهای جاهل عمده‌ترین مطمح نظر سیاسیون ما باید باشد، ولی باید با کمال پختگی و استادی و به قول فرنگیها با (tact) کارکرد نه‌خامی. ولی صدی نود و نه قدرت و پشت کار و کوشش خود را باید پس از امنیت در مملکت صرف نشر تعلیم عمومی بکنیم....)

يك خط زیر (امنیت در مملکت) و سه خط زیر (تعلیم عمومی) را در نامه، مرحوم تقی‌زاده خود کشیده است.

این نامه نشان میدهد که نگارنده این یادداشت از شصت سال پیش بلکه بیش، درباره وحدت ملی ایران و زبان دری علاقه‌دار بوده و نسبت به مقاله اساسی تقی‌زاده در مجله کاوه در این باب ایرادی گرفته بودم که این نامه را در جواب نوشته است. مقصود آنکه آنچه نوشته‌ام سرسری نیست و متجاوز از شصت سال روی آن مطالعه و فکر کرده‌ام و به این نتیجه رسیده‌ام که برای

حفظ ایران باید (تمامیت ارضی و وحدت ملی) آن مورد درخواست همه ایرانیان (دارای هرزبان و هر مذهب که هستند) باشد. بانگاهی به همسایگان ایران، که ترك و كرد و عرب و تركمن و بلوچ میباشند، و توجهی به وضع جغرافیسی سیاسی (ژئوپلیتیک) Géopolitique کشور معلوم خواهد شد که (فدرالیسم) و (خودمختاری) اگر تجزیه نباشد مقدمه آنست و برای وحدت و تمامیت و استقلال ایران زهرکشنده میباشد. با «خودگردانی» که اصطلاح تازه‌ای در زبان فارسی است تاحدی که موجبات خودمختاری را فراهم نیآورد مخالف نیستم و با تمرکز اداری استبدادی که زمان شاهان سابق رایج بود مخالفت دارم. در هر حال تعلیم و تعمیم فراگیر زبان فارسی دری را در تمام قلمرو ایران برای حفظ يك پارچگی و تفاهم ملی واجب می‌شمارم.

\*\*\*

وقتی يك وطن بزرگ مشترك علاوه بر شهرهای موطن خود داریم و همه برآستی و درستی آنرا دوست میداریم، باید يك زبان مشترك عمومی هم علاوه بر زبانهای محلی و مادری خصوصی داشته باشیم و آنرا دوست بداریم.

خوبی کار در این خواهد بود که اهل تبریز و دیگر شهرهای ایران که زبان مادری محلی آنها غیر از فارسی است خود پیشقدم شوند و صمیمانه و معتقدانه در ترویج زبان فارسی در ناحیه خود بکوشند تا تصور هیچ‌گونه تحمیلی نرود، همچنان که سابق در تبریز انجمنی چنین مینمود. اگر در گذشته بعضی اشخاص، حتی

مأموران دولت که به استانها میرفتند، روشی دیگر اتخاذ کرده بودند خطا و نکوهیده بوده است، و نباید تکرار شود. با انقلابی که شده است امیدواریم نشود.

**دکتر محمود افشار**

تجریش، ۱۰ دیماه ۱۳۵۸

---

-۱-

زبان قدیم آذربایجان  
(آذری)

---



# بنام یزدان پاک

## مقدمه

### دربارهٔ قلمرو زبان فارسی

روزگاری بود که زبان فارسی یکی از شایعترین زبانها در پهنه گسترده‌ای از آسیا و حتی در بخش کوچکی از اروپا مثلاً (یوگوسلاوی) بوده است.<sup>۱</sup>

اگر در دوره ساسانی زبانهای سفدی و خوارزمی و آذری و پهلوی و سگزی در قسمتهای مختلف ایران رواج داشت، در دوران اسلامی این زبانها بتدریج متروک شد، و زبان فارسی امروزی برای کتابت و محاوره جای زبانهای باستانی را گرفت، بنحوی که از زبان سفدی جز چند لهجه فرعی بنام یغنوبی و غیره در پامیر، و از زبان خوارزمی جز مقداری نوشته و خاطره و نامهای ماهها در کتاب‌الاثار الباقیه از بیرونی، و از زبان پهلوی جز چند

---

۱- برای مراعات جانب انصاف باید گفت که ترکها در گسترش زبان فارسی در گذشته نقشی مهمی برعهده داشتند، در بالکان و رومانی و مجارستان در دوران سیطرهٔ عثمانی‌ها زبان فارسی در آن مناطق گسترش گونه‌ای داشته، همچنین پادشاهان هندوستان که خود ترک‌زبان بودند فارسی را در قلمرو فرمانروائی خود شایع ساختند، سودی که برای دیوان حافظ و کلیات سعدی نوشته است اهل سرستان بوده.

لهجه فرعی در غرب ایران و مقداری نوشته مذهبی چیزی  
 باقی نمانده است. ولی گسترش زبان فارسی بعنوان زبان  
 شعر و ادب در دوران اسلامی واقعاً عجیب بوده. بنحوی  
 که در شرق منطقه‌ای که امروز ترکستان چین نامیده  
 می‌شود و با ایران امروزی بیش از هزار کیلومتر فاصله  
 دارد سرود و شعر فارسی شیوع داشته، و ابن بطوطه  
 جهانگرد نامدار عرب اندلسی، خود شنیده بود که  
 اشعار سعدی را چینیان با آهنگ می‌خوانند، و در غرب  
 و در همه‌ی قلمرو امپراطوری عثمانی زبان فارسی در  
 ردیف زبانهای عربی و ترکی، در مدارس تدریس میشد،  
 و در قاهره و اسلامبول مطابعی وجود داشت که کتاب-  
 های فارسی را بهتر از ایران چاپ می‌کردند....  
 (مانند سفرنامه خوارزم رضاقلی‌خان هدایت که با خط  
 نستعلیق سربی عالی در قاهره چاپ شده در سال ۱۸۶۰).  
 متأسفانه از دو قرن باین طرف دوران عقب-  
 نشینی زبان فارسی در کشورهای خاورمیانه و هندوستان  
 و ترکستان آغاز شده، مثلاً در سراسر منطقه‌ای که اکنون  
 بنام ترکستان معروف شده و دولت نیرومند شمالی-  
 کشورهای بنام ازبکستان و ترکمنستان و قیر-  
 قزستان و تاجیکستان و غیره در آنجا بوجود آورده،  
 روزگاری بود که زبان فارسی بصورت زبان گفتار و یا  
 زبان نوشته‌ها و نامه‌ها رواج داشته است، بعدی که تا  
 اواخر دوران تسلط تزارها با اینکه مرتباً گروه‌های  
 ترک‌زبان مانند غزان و ازبکان مانند سیل به آنجا سرازیر  
 شده بودند، در شهرهای بزرگ ترکستان مانند سمرقند  
 و بخارا و حتی تاشکند، که همان شهر (چاچ) قدیمی  
 است، فارسی زبان رایج کوچه و بازار بوده. متأسفانه  
 پس از شیوع مرام کمونیسم در آن کشورها با اینکه



آزادی فرهنگی ملل کوچک در ردیف وعده‌های بیانیه (مانیفست، Manifeste) اولیه کمونیسم بین‌المللی بود، زبان فارسی روز بروز از رونق افتاده و جای خود را بسزبان روسی و ازبکی و ترکمنی و دیگر زبانهای تحمیلی می‌دهد، و من شنیده‌ام که بخارائیمها و سمرقندیهای که در عربستان سعودی متوطن‌اند و زبان فارسی را با خود به آن‌دیوار ارمغان برده‌اند، هنوز به زبان فارسی سخن می‌گویند. بخارائیمهای اصیل به سخن «چخ‌چخ» و بجای سخن گفتن «چخیدن» می‌گویند.

وضع قفقاز هم کمابیش همانند ترکستان است، زیرا که تا اواخر قرن نوزدهم زبان فارسی در آنجا زبان آموزش و کتابت و تألیف بوده است، و فقط بر اثر اقدامات عمیق و مؤثر دولت تزاری برای برانداختن زبان فارسی در آن صفحات، در اوائل قرن بیستم زبان ترکی زبان کتابت و تألیف گردید، و در منطقه‌ای که در گذشته در همه‌ی مدرسه‌های آن زبان فارسی بدون استثنا تدریس می‌شد، مانند قفقاز روسها کوشش داشتند زبان فارسی را براندازند و ترکی را جایگزین آن سازند.

در کشور عثمانی هم تا روزی که افکار ملت‌پرستی مفرط به آنجا رخنه نکرده بود فارسی بصورت زبان شعر و ادب در کنار زبان ترکی پذیرفته شده بود، و همه‌ی رجال سیاست و ادب و قضات و فقیهان آنجا سعدی و مولوی و حافظ را شاعران خود می‌پنداشتند و معمولاً قطعاتی از گلستان و بوستان را از حفظ داشتند.

بعنوان مثال میتوان گفت: روزی سلطان محمد فاتح از دروازه «سن رمن» Saint Romain وارد شهر قسطنطنیه گردید و چون خرابی شهر و کشته‌های سربازان بی‌زانس را بروی باروهای درهم شکسته دید این شعر را زمزمه کرد:

پرده‌داری میکند بر قصر قیصر عنکبوت  
بوم نوبت می‌زند بر طارم افراسیاب  
و از سلطان سلیم پادشاه عثمانی دیوانی بزبان فارسی  
هنوز در دست است.

در هندوستان هم تاروزی که انگلیسها رواج زبان  
فارسی را با سیاست توسعه‌طلبی و رسوخ عمقی روح  
بردگی استعماری، معارض تشخیص نداده بودند، زبان  
فارسی زبان ادب و شعر و علم بود و تنها گسترش زبان  
انگلیسی بود که زبان فارسی را در آن کشور  
از میان برد. زیرا آنچه آنچنان که همه آگاهند  
زبان فارسی زبان رسمی دربار پادشاهان معروف به  
مغولی بود و شماره شاعران و نویسندگان به زبان  
فارسی در آن کشور واقعاً از شماره بیرون بود.  
در قرن اخیر با اینکه زبان فارسی دیگر زبان  
رسمی نبود میتوان گفت که هندوستان مرکز  
اصلی چاپ و نشر کتابهای فارسی و دیوانهای شاعران  
ایران بوده است. متأسفانه دایره نفوذ زبان فارسی در  
قرن اخیر روزبروز تنگتر شده و دولتهائی که بخش-  
هائی از کشور ما را با جنگ یا تدابیر سیاسی ربوده  
بودند برای اینکه پیوستگی فرهنگی میان ایران و بخش-  
های بریده شده آن از میان برود، بازبان فارسی مبارزه  
کردند و زبانهای محلی مانند پشتو و ترکی و ازبکی  
را تقویت کردند تا اختلاف زبان، حصارى در مقابل  
گرایش مردم ایران به بازیافتن سرزمینهای ایرانی  
باشد.

\*\*\*

بطوری که عرض شد منظور اصلی از این بحث این

است که دربارهٔ زبان باستانی آذربایجان مطالبی به عرض خوانندگان محترم برسانم ولی قبلاً لازم میدانم که در باره ملیت و رابطه آن با زبان چند جمله بگویم.

## ملیت

تعریف ملیت که در بادی امر چیزی بدیهی و روشن بنظر می‌آید در حقیقت بسیار دشوار است، زیرا که عواملی مانند زبان و مذهب و نژاد و اقلیم و تاریخ هیچکدام بصورت منحصر عامل تشکیل دهنده ملیت نیست. باین معنی اگر زبان را عامل اصلی بدانیم می‌بینیم که تقریباً در همه کشورهای مهم جهان مانند انگلستان و شوروی و هند گروه‌های بسیاری از مردم با زبانی غیر از زبان معروف کشور گفتگو میکنند. اگر عامل مذهب را در نظر بگیریم با اینکه این عامل در تشکیل ملتها تأثیر بسیار ژرف و گسترده‌ای دارد، باز هم نمیتوانیم ملتها را با اعتبار مذهب تعریف کنیم، مثلاً در آلمان امروزی (یعنی آلمان غربی) اگر اکثریت با دارندگان کیش پرتستان است، ملیونها کاتولیک هم در آنجا زندگی می‌کنند. در انگلستان گروه‌های مختلف دینی بنام «لوترین» (Lutherien)، «پرس بی‌ترین» (Presbyterien) و «متدیست» و غیره وجود دارد و همه در کنارهم زندگی میکنند. در هندوستان اگر چه پیروان کیش‌های مختلف گاه و بیگاه بجان هم می‌افتند با این همه، همه خود را هندی میدانند. در کشور ما هم مردم ایران زمانی تابع کیش مغان و مدتی پیرو دین زردشتی، و یا مانوی و سپس مسلمان بوده‌اند، و در هیچ یک از ادوار همهٔ مردم ایران در قبول یک کیش خواه زردشتی، خواه مسلمان متفق‌الرأی نبودند.

در هنگامیکه دین رسمی کشور ایران دین زردشتی بود، در غرب ایران ایرانیان نسطوری تابع دین مسیح بودند، و مانویها که بعدها بنام زندق معروف شدند در ایران ساسانی بسیار فراوان بودند، آنچنانکه در ایران امروزی هم گروهی از ایرانیان پیرو کیش شیعه و دیگران پیرو مذهب سنی هستند و مانند دوران سلطان سلیم پادشاه عثمانی ریختن خون یکدیگر را مباح و حتی واجب میدانند، و در نهایت آرامش باهم زندگی میکنند. آنچنانکه هم میهنان غیرمسلمان مانند زردشتیان و مسیحیان و غیره خود را ایرانی میدانند و از همه مزایای ایرانی بودن برخوردارند و مسلمان هم نیستند. آری ایرانیان امروزی انوشروان دادگر را بدلیل زردشتی بودن از جامعه ایرانی طرد نمیکند آنچنانکه زردشتیان هندوستان، پادشاهان و بزرگان ایران را از خود میدانند.

موضوع نژاد هم برای ایجاد ملیت قطعیت ندارد. بعنوان مثال میتوان مردمان اسلاوی نژاد را ذکر کرد که دولتها و ملیتهای گوناگون مانند روسیه و یوگوسلاوی و بلغارستان را تشکیل داده اند و مطلقاً تمایلی به قبول سلطه یکی از دول بر دول دیگر اسلاو ندارند. کشور ایران که در طول تاریخ چندین هزار ساله پرماجرای خود پیروزی بسیار دیده و گاهی هم مزه تلخ هزیمت و شکست را چشیده از این قانون مستثنی نیست. نتیجهی هر پیروزی که نصیب ما شده آمیزش با نژادهای دیگر در کشورهای مغلوب و اخذ و تسخیر تمدنهای بیگانه و فرهنگهای نو بوده و اثر شکستها و اشغال کشور هم نفوذ افکار و عقاید و فرهنگهای ملت های غالب و آمیختگی با نژادهای بیگانه بوده است. ولی آنچه که

مسلم است اینست که مجموع این حوادث که اثر آن در روان و تن مردم ایران مانند رسوبات، منش و طرزتفکر ما را عوض نکرده، و ایران مانند مرغ افسانه است که میگویند پس از قرن‌ها عمرکردن خود را در آتش می‌افکند و پس از سوختن جوانتر و شادابتر و نیرومندتر از میان خاکسترها بیرون می‌آید، و اوج میگیرد. ایرانی همیشه در میان شعله‌های ویرانی و تاراج و تسلط اجانب زنده میماند و پس از چندی که از شدت وحدت حوادث کاسته میشود زنده‌تر و شادابتر و ایرانی‌تر جلوه‌گر میگردد.

ممکن است سؤال شود که اگر عواملی که گفته شد معرف ملیت نیست پس چه عاملی رامیتوان عامل اصلی ملیت شود...؟ ملیت يك ضمير مشترك است، یعنی احساس مبهم همبستگی افرادی که سالها باهم زندگی کرده‌اند و عضو كوچك و یا بزرگ از اندامی مشترك هستند و دردها و رنج‌های عضوهای دیگر بی‌قرارشان میسازد. همچنین خاطره‌های مشترك، و حوادث زشت و زیبایی گذشته، بیم و امیدهای مشترك آینده‌ی مجهول، و بطور خلاصه يك «حافظه مشترك» که حوادث مهمی را که مبانی حیات یکدسته از مردم را بنحوی از انحاء در جریان تاریخ تکان داده است، به دقت ثبت و ضبط می‌کند و کوتاه سخن اینکه ملیت خاطره‌ای از مجموع حوادثی است که در دوران همزیستی، افراد دارای يك زبان یا يك کیش و یا يك نژاد و یا يك سرزمین را، در کوره واحدی سوزانده و از مجموع این تأثرات و تصورات و خاطرات، دلبستگی‌ها و تعصب‌ها و یکدلی‌هایی بوجود آورده و گروهی از مردم را بصورت يك ملت درمیآورد...

آری هنگامیکه مردمان يك کشور باهم در مسیر

طوفان‌های حوادث روزگار قرار گرفتند، شکست خوردند و مزه کشت و کشتار را چشیدند، از تسلط بیگانگان رنج بردند، و باهم به‌طرده و رفع دشمن کوشیدند، و یا باهم به‌کشورگشائی و جهانگیری پرداختند، و در سر-زمین‌های دوردست برای بلندآوازه‌کردن نام‌کشوردر زیر باران تیر و شمشیر راه‌پیمائی کردند، و در مقابل چشمان خشم‌آلود ملت مغلوب به‌شهرهای سقوط کرده وارد شدند، چند نام مشهور را همه باهم مظهر مفاخر و غیرت و احترام خود دانستند... یقین بدانید که با ملتی سروکار دارید.

\*\*\*

در سرزمین ما که یکی از سالخورده‌ترین کشورهای جهان است اختلاف زبان و مذهب و نژاد در طول قرن‌های گذشته کمابیش وجود داشته و در زندگی ما دوران‌هایی بوده که اقوام بیگانه یا نژادهای مختلف و با زبانهای گوناگون و مذاهب متنوع در میان ما زندگی کرده‌اند. ولی این عوامل هرگز باعث تفرقه و نفاق عمیق در میان مردم ایران نشده است، و ایرانیان در همه ادوار تاریخ خصلتها و نشانه‌های ملیت خود را همچنان حفظ کرده‌اند، تا به امروز که می‌بینیم شما به هرگوشه از ایران سفر کنید خواه شهرهای بزرگ و یا به روستاهای کوچک و یا میان قبایل چادرنشین کمتر کسانی را خواهید دید که پهلووانان شاهنامه را نشناسند، و یا از داستانهای بیژن و منیژه و خون سیاوش چیزهایی بگوششان نرسیده باشد و یا از حوادث عظیمی مانند تاخت و تاز اعراب و مغولها و یا حمله روسها، و جنگهای ایران و روس که قیافه کشور ما را تا حدود زیادی تغییر داده بکلی بی‌خبر باشند.

گویا هنوز در روستاهای دورافتاده مازندران مرگ  
سیاوش را به یاد می آورند، و مراسم سوگواری مانندی  
برایش برپا میکنند و همچنین کودکان آذربایجان بیاد  
شکست آذربایجان از روسها هم اکنون این آواز را بیاد  
دارند و با تأسف میگویند:  
کوشك بالا بام آرازه با خار،

آرازن سوئی دیدم دن آخار  
یعنی کوشك بالای بام ما به سوی رود ارس می نگرد  
آب رود ارس همیشه از دیدگان ما جاری است...  
آری هیچ ایرانی نیست که پیروزیهای نادر را از  
آن خود نداند و با همه تعصب اسلامی که بتدریج در سرشت  
بسیاری از مردم ایران مخمر شده و در نتیجه همه ایرانیها  
از شکست عبدالقادر ریفی قهرمان مسلمان شمال افریقا  
از دولت فرانسه ناراحت میشود، از مرگ رستم فرخزاد  
سردار آذری در جنگ با تازیان آن چنانکه فردوسی بنظم  
آورده است فشاری در دل و جان خود احساس نکند.

در هر حال منظور از این گفته ها اینست که بگویم  
ایرانی در هر لباس که باشد و با هر زبانی گفتگو بکند  
و یا هرکیشی که داشته باشد، و حتی نداشته باشد، با  
تمام خصلت هایش ایرانی است، ولی بقول مولانا که  
میگوید:

همه مهمان خوان لطف تواند

لیک این بنده هست مهمان تر  
ایرانیان همه ایرانی هستند ولی بعقیده بنده آذربایجانی  
کمی ایرانی تر است.

آری بطوریکه گفته شده هدف اصلی درین نوشته  
این است که درباره آذربایجان و زبان آن در گذشته و حال  
بحث بکنیم.

## نژاد و زبان آذربایجان

آذربایجان یکی از کهن‌ترین و استوارترین ارکان ایرانیت است. این خطه کهن‌سال از دور دست‌ترین ادوار تاریخ تا کنون، جزو اصلی ولاینفک ایران محسوب بوده، و پیوسته شریک سختی و خوشی و رنج و راحت بقیه افراد کشور بوده است. مردمان آذربایجان از صمیم دل ایرانی هستند و در حفظ شعائر ملی و تحصیل افتخارات قومی پای‌کمی از دیگر افراد ایرانی ندارند. ولی موضوع شگفتی‌آور این است که آذربایجانی ایرانی فکر میکند، و فارسی‌مینویسد ولی ترکی سخن می‌گوید. با اینکه خود آذربایجانیها بیش از هرکس این زبان را جامه‌ی مستعاری میدانند که حوادث روزگار برتن‌آسیب‌دیده این ایالت تاریخی پوشانده باز هم مردمان کوتاه بین در انتساب آذربایجانیها به نژاد ایران تردید روا داشته و هم میهنان زردشت و آترپاتن و رستم فرخزاد آذری و نظامی و خاقانی و آیه‌الله ممقانی را با چادر نشینان کالموک و قیرقیز و اوغور از یک نژاد میدانند. نگارنده قائل بر اصل عدم تساوی ذاتی نژادها نیست و تصور میکند که بی‌حاصل‌ترین اشتغال‌های فکری این است که شخص بجای اکنساب و سایل برتری حقیقی، عظام‌رمیم‌گذشتگان را سلاح مبارزه قرار داده، و با انتساب‌بمرده‌های چند صد ساله دعوی شأن و شرافت برای خود بنماید. ولی این مطلب مانع از روشن‌شدن حقایق تاریخی نباید بشود و مخصوصاً در این عصر که انتشار سواد و خواندن و نوشتن در توده آذربایجانی موجب توجه بیشتری باین مسائل شده است نباید گذاشت اندیشه‌های غلط در اذهان جای‌گزین گردد. آذربایجانی ایرانی است و زبان آذربایجان تا استیلای مغول یکی از لهجه‌های فرعی فارسی بوده است. برای



اثبات این مدعا دلائل تاریخی و معنوی تا حدودی که  
معلومات نگارنده اجازه میدهد اقامه خواهد شد.

\*

کسانی که در مورد اختلاف‌های موجود در زبان  
مناطق مهم کشور اظهار عقیده مینمایند فراموش  
نمیکنند که در همه کشورهای بزرگ همین حالت وجود  
دارد، و کمتر کشوری هست که همه مردم آن از يك  
نژاد باشند و به يك زبان سخن بگویند و تابع يك کیش  
باشند.

فرانسه  
به عنوان مثال دولت و کشور فرانسه  
را در نظر میگیریم: ظاهر کار  
حاکی از این است که فرانسه مظهر کامل وحدت  
ملی است. در حالی که کشور امروزی فرانسه  
در آغاز کار کشور کوچکی بوده که بر اثر تدبیر  
پادشاهانش به تدریج قطعاتی از کشورهای دیگر را  
ضمیمه خود کرده است. یعنی از يك طرف کشور بورگونی  
Bourgogne را در هم کوبیده و قسمت بزرگی از آن را  
تصرف کرده و همه‌ی قسمت‌های جنوب شرقی فرانسه را  
که به زبان فرانسه جنوبی لانگدک Languedoc حرف میزند و  
در گذشته تمدن بسیار درخشانی داشتند، بزور شمشیر  
اشغال کرد، و سپس حکومت ایالت برتانی را که استقلال  
مانندی داشته برانداخته، و بعدها الزاس و لورن را که  
جزو امپراطوری آلمان بود تسخیر کرده و در اواخر  
قرن نوزدهم هم ساووارا از ایتالیا بغنیمت گرفته. نتیجه  
این اقدامات این بود که کشور بزرگی به نام فرانسه در  
باختر اروپا تشکیل شد ولی امروز در قسمتی از شمال  
فرانسه (در حومه شهر لیل) زبان فلاماند و در ایالت

الزاس گونه‌ای از آلمانی، و در لرن زبان آلمانی فصیح و در روستاهای ساووا زبانی شبیه به ایتالیائی و در نیس زبان ایتالیائی و در جنوب زبانهای پروانسال و کاتالون و در ایالت باسک زبان باسک و در برتانی زبان برتون که بسیار شبیه زبان مردم ولشها و سکاچه‌های انگلستان است رواج دارد، و با اینکه فرانسه بدلیل ادبیات درخشان و مطبوعات فراوان و نویسندگان و شاعران بسیار معروف در همه‌جا ریشه و نفوذ فراوان دارد، هنوز هم هیچکدام از زبانهای فرعی با همه کوشش‌های دولت فرانسه ریشه‌کن نشده و اختلاف زبان در همه این استانها بخوبی مشهود است.

در کشور انگلستان اختلافات مربوط  
انگلستان  
به زبان و کیش بسیار زیاد است. ولی مدارا و گذشت و تحمل به قدری در این کشور تیزیمهای عوامل اجتماع را صاف کرده است که اختلاف زبان و کیش در جزیره بریتانیای کبیر کمتر احساس میشود. اسکاچها خود را ملتی مستقل میپندارند و بر اثر اقتصادی قوی که دارند انگلستان را مدیون زحمات خودشان میدانند و مرتباً بصورت شوخی هم که باشد میلیونها لیره حاصل فروش ویسکی و تویید و شتلاند و دیگر منسوجات را برخ انگلیسیمها میکشند و همیشه در صد دزنده کردن زبان باستانی خود هستند... وضع در ایالت گال هم تقریباً بهمان منوال است. کار اختلاف با ایرلندیها که مردمانی سخت‌کوش و لجوج و متعصب هستند در این اواخر آن چنان که همه می-دانیم بالا گرفته...

آری، روزگار که هر روز پرده‌های نمایش حوادث را عوض میکند، نمونه‌ صحنه‌هایی را که انگلستان در

گذشته در کشورهای خاور زمین بوجود می‌آورد در قلمرو خود بریتانیای کبیر بوجود می‌آورد.

کشوری که امروز بنام اتحاد جماهیر شوروی نامیده می‌شود، موجودی است که مانند غول افسانه‌های ایرانی هر بخش

اتحاد جماهیر  
شوروی

از اندام وی شبیه جانوری است، و فی‌المثل پوزه‌شیر و شاخ گاو و سیمای انسان و اشتباهی مانند فیل دارد. در بخشی از این کشور، روسهای مرکزی (روسیه بزرگ)، در بخش دیگر، روسهای ساکن روسیه سفید و در قسمت دیگر اوکراینها زندگی میکنند که باهم از نظر زبان و عادات فرعی اختلافاتی دارند. ضمناً در قسمت‌های شمالی آن مردمانی که از نژاد فینو-اوکراین هستند زندگی می‌کنند. در حاشیه کوه‌های اورال اقوام تورانی، در قفقاز اقوام قفقازی گوناگون مانند چرکسها و لزگیها و آوارها و تاتارها زندگی میکنند که هر کدام زبان و عادات ویژه خود را دارند. علاوه بر این اقوام، در کوه‌های قفقاز نژادی از ایرانی‌های اصیل که در کتابهای جغرافیای عربی «آز» و در کتابهای فرانسوی و انگلیسی Ossète (است) نامیده می‌شود و کشور خود را ایرون مینامد زندگی میکنند.

علاوه بر این در قفقاز و قره‌باغ گروه انبوه ایرانیان ترک‌زبان و ایرانی و ارمنیان و گرجیها و ابخازیها متوطن‌اند. در شرق دریای خزر هم ملت‌های تورانی و یا ایرانی و تورانی بهم آمیخته و یا اقوام ایرانی مانند تاجیک‌ها زندگی میکنند.

کشور شوروی از نظر نژادهای گوناگون و زبان‌های مختلف و سوابق تاریخی معارض یکدیگر و کیش‌های گوناگون، مانند موزائیکی که قطعات آن هر کدام رنگی

دارندمی باشد و تاحدی شبیه اتریش‌هنگری است که بر اثر جنگ ۱۹۱۴ - ۱۹۱۸ و شکستی که در آن جنگ نصیب اتریش و دوستانش شد بیکباره متلاشی گردید و در هم ریخت.

برای روشن شدن موضوع اختلاف نژاد در روسیه شوروی ذکر این نکته شاید مفید باشد که بسیاری از کتابها که از نظر سیاسی نشر آن در سرتاسر شوروی مقتضی تشخیص داده شود، شصت گونه چاپ مختلف (هر يك بزبانی که مخصوص هرولایت است) میخورد. در کشور شوروی در حدود ۴۵ میلیون نفر مسلمان وجود دارد که در گذشته بیش از تسلط روسها کمابیش فارسی را در مدرسه یاد می‌گرفتند و به آن زبان نامه و کتاب مینوشتند، مانند ازبکها و ترکمنها و تاتارهای کریمه و قفقازیهها و تاتارهای حاجی ترخان و ارنبرک که در آن دوره از نظر فرهنگ عمومی بمراتب به روسها تفوق داشتند.

نکته نسبتاً جالب توجه که ذکر آن مفید بنظر میاید اینست که داغستانیها که قومی در شمال قفقاز هستند لزگی حرف میزدند ولی همه مکاتبات و اسنادشان بزبان عربی بود.

در کشور چین که از شاخه‌های  
چین  
گوناگون نژاد زرد تشکیل شده  
بیشتر از عامل زبان، عامل خط پیوستگی میان اقوام مختلف را تأمین میکند. باین معنی که خط چینی بجای اینکه منعکس کننده تلفظ واژه‌ها باشد يك نوع نقاشی افکار و اندیشه‌هاست و کودکان چینی از هر منطقه و نژاد که باشند روابط معانی را با اشکال یاد میگیرند. مثلا کودکان مسلمان را فرض کنیم که

شکل چهارگوشه را ببینند و آنرا به فارسی‌خانه و به عربی بیت و به ترکی ایو بخوانند... و بهر حال در کشور چین زبانهای گوناگون وجود دارد.

آذربایجان همه میدانیم که آذربایجان در زمان هخامنشیان و ساسانیان جزء کشور ماد بوده که با دیگر ایرانیان یعنی پارسیان هم‌نژاد بودند و این دو گروه یعنی پارسی و مادی بعدی به یکدیگر نزدیک بوده‌اند که یونانیان قدیم فرقی میان آنها قائل نبوده‌اند و از این روجنگک-های میان ایران و یونان راجنگهای «مدیک» نامیده‌اند. از زبان مردم ماد اثر مهمی برجای نمانده، ولی همه آثار و علائم مانند نام آبادیها و نام پادشاهان حاکی از این است که هم در ماد و هم در پارس مردم خود را ایرانی و از نژاد آریائی میدانستند. ما وقتی که تاریخ ایران را در دوره‌های قبل از اسلام میخوانیم هرگز بنام ترك و ترك‌زبان جز در تركستان برخورد نمی‌کنیم، فقط در کتاب معمولی بنام «یادداشت‌های انوشروان» که گویا مرحوم رحیم‌زاده صفوی آنرا ترجمه کرده و یکی از دستگاههای مربوط به کشوری، که خیلی سعی داشت آذربایجان را ترك‌زبان معرفی بکند، بعد از حوادث شهریور آن کتاب را برایگان به آذربایجانیهای مقیم تهران می‌بخشید، گفته شده که «انوشروان چند هزار ترك را به آذربایجان کوچ داده است».

البته این سخن برای ما قابل قبول نیست و نمی‌توانیم باور کنیم که انوشروان چنین کاری کرده باشد، و بفرض اینکه این مطلب صحیح باشد با آمدن چند هزار نفر کیفیت نژادی يك منطقه وسیعی مثل آذربایجان هرگز عوض نمیشود، آنهم آذربایجان قدیم که از آذربایجان

امروزی بزرگتر بود.

در اینجا لازم میدانم - به چند کتاب جغرافیائی که در قرنهای نخستین بعد از اسلام نوشته شده و از نظر دقت و صحت مطالب و جامع بودن واقعاً بی نظیر است و مؤلفان آن دربارهٔ آذربایجان آن زمان مطالبی جالب و ارزنده آورده‌اند، اشاره بکنم.

سه تألیف مهمتر از مجموعه هشت جلدی این کتابها که در لاییدن از کشور هلند چاپ شده است عبارت است از:

(۱) صورة الارض ابن حوقل

(۲) احسن التقاسیم مقدسی

(۳) مسالك الممالك ابن خردادبه

ابن حوقل در کتاب صورة الارض دربارهٔ آذربایجان شرح مبسوطی دارد. از آن جمله نوشته است که در اوائل قرن چهارم بزرگترین شهرهای آذربایجان اردبیل و مراغه بوده و تبریز را در ردیف دوم و در عرض خوی و اهر و داخرقان (دهخوارقان) آورده است. دهخوارقان همان آذرشهر امروز است.

ابن حوقل میگوید: زبان مردم آذربایجان فارسی است ولی بزرگان و بازرگانان همه عربی میدانند، و نامه‌های خود را بعربی مینویسند. باید توضیح بدهم که زبان عربی در آن روزها مثل انگلیسی که زبان سیاست و بازرگانی است در سراسر جهان مسلمانان گسترش داشته است.

در جای دیگر در مورد کوه سیلان می‌نویسد: در پیرامون این کوه مردم به زبانها و لهجه‌های گوناگون حرف می‌زنند. ولی همه فارسی آذری را می‌فهمند.

در این کتاب مطلقاً اشاره‌ای بزبان ترکی نشده است.

در مورد شهر بردعه که در کنار ارس بوده و از نظر زیادی جمعیت و تنوع فرآورده‌ها و کثرت ثروت موقعیت ممتازی داشته است می‌نویسد که مردم آنجا به زبان ارانی سخن می‌گویند. البته منظور او از ارانی، زبان همه قسمت‌های شمالی آذربایجان بوده است که هم اکنون در دست شورویهاست یعنی قره باغ و قفقاز که بنام آذربایجان شوروی گفته می‌شود و در ادوار قدیم «اران» نامیده می‌شده است.

بطوریکه قبلاً هم اشاره شد در سرزمین قفقاز علاوه بر زبان اران یا آلن‌ها زبان دیگری هم بنام زبان آزها رواج داشته است. فرنگی‌ها اران را Aian و آزار را Ossete نامیده‌اند. زبان آلن‌ها ظاهراً از بین رفته است ولی زبان اوستها هنوز زنده است و ادبیات نسبتاً مهمی بـزبان آزی موجود است. باید گفت که قبایل «اران» بازمانده نیاکان قدیم ایرانیان هستند که متدرجاً از قفقاز بداخل ایران رفته‌اند و تقریباً همه‌جای ایران را پر کرده‌اند.

گفته شده است که لفظ ایران و اران از يك ریشه است. ضمناً کار این «ارانیه‌ها» یا باصطلاح فرنگی «آلنها» این بوده است که بعنوان سرباز اجیر میشده‌اند و میرفته‌اند در سرزمین‌های دوردست در جنگ‌ها شرکت می‌کرده‌اند. جالب این است که همین آلنها در جنگی که فرانسویها با آتیلا داشتند (در نزدیکیهای شهر اورلئان Orléane) نقش بسیار مهمی برعهده داشتند که تاریخ فرانسه آنرا ستوده است. یعنی آلن‌ها باسپاهیان مون‌ها پیکار کرده و مانع پیشرفت آنان در کشور گل‌ها شده‌اند.

حالا ببینیم صاحب کتاب احسن‌التقاسیم درباره

آذربایجان چه میگوید. قبلاً بایستی اشاره کنم که این کتاب يك جغرافیای بسیار جامع و معتبری است که بزبان عربی نوشته شده و شاید نظیر آنرا بزبان فارسی و حتی عربی درباره‌ی جغرافیای کشورمان نداشته باشیم. عیب این کتاب این است که فاقد هرگونه ارقام است. اما درباره‌ی باقی مطالبی که مورد احتیاج يك محقق است، از قبیل زبان و لباس و محصولات محل گفتنی‌ها را گفته، و حتی درباره‌ی مذهب هم اشاراتی دارد که به صحت مقرون است و سخنان مبالغه‌آمیز و یا دروغ برخلاف غالب کتابهای نویسندگان خاورزمین در آن دیده نمی‌شود. در این کتاب بصراحت گفته شده است که زبان مردم آذربایجان فارسی است، و علاوه می‌کند که در کوهستانهای آذربایجان مانند قفقاز زبانهای دیگری هم وجود دارد، که منظور او شاید اشاره‌ای بزبانهای اران و «آز» باشد.

در کتاب مسالك الممالك ابن خردادبه هم این مطلب که زبان مردم آذربایجان فارسی است عیناً تکرار شده است.

در کتاب نزهت القلوب حمدالله مستوفی درباره‌ی زبان آذربایجان اطلاعات بسیار مفیدی موجود است. حمدالله که با مغولان معاصر بود در مورد زنجان میگوید:  
زبان نشان پهلوی است. (البته زنجانیمهای امروز ترکی حرف میزنند.)

در مورد سلطانیه که اکنون يك دهی است، و مردم آن بزبان ترکی حرف میزنند و در دوران مغول قبه الاسلام یعنی مهمترین شهر اسلام در ایران بوده است و بناهای بسیار عظیم داشته است، - صاحب نزهت القلوب می نویسد:



زبان‌شان هنوز یکسره نشده و با پهلوی ممزوج است.

منظور او این است که مغول‌هایی که باین ناحیه آمده و متوطن شده‌اند عده‌شان آنقدر زیاد نبوده که بتواند جماعات را در خودشان مستهلك بکند.

در مورد مردم مراغه می‌گوید زبان‌شان پهلوی ممزوج است. (در صورتیکه شهر مراغه اکنون از جاهایی است که در آنجا ترکی حرف می‌زنند.)

در مورد تبریز بصراحت مطالب زیادی نگفته و فقط انتقادهائی کرده و گفته است که مثلاً تبریزیها نسبت بمردم اورمیه عواطف خوبی ندارند و عین جمله تبریزیهای قدیم را دربارهٔ مردم آن تقریباً این چنین:

مردم اورمیه مانند انگور خلوقی بچه در سبد اندرین نقل کرده است.

با مختصر دقت در ساختمان این جمله می‌توان دریافت که این جمله ترکی نیست و نمونه کوتاهی از زبان آذری باستانی است.

ضمناً حمدالله مستوفی می‌گوید که در نظر ابناء زمانه مردم تبریز وفا ندارند و شاعری درباره‌ی آنان گفته است:

هرگز نشود به طبع تبریزی دوست

مغزست همه جهان و تبریزی پوست

سپس رباعی دیگری نقل کرده و در مقام دفاع از تبریزیان گفته است: تبریز نکو و هرچه آنجاست نکوست... الخ

معلوم میشود که در آن دوره مردم ولایات دربارهٔ مردم تبریز که پایتخت بوده است عقائد مختلف داشته‌اند و مثلاً کمال خجندی درباره تبریز می‌گوید:

تبریز مرا بجای جان خواهد بود  
پیوسته مرا ورد زبان خواهد بود  
تا در نچشم آب چرنداب و گجل  
سرخاب ز چشم من روان خواهد بود  
نکته جالب توجه اینست که چرنداب و سرخاب و  
گجل نام محله‌های تبریز است که از شش قرن باین طرف  
عوض نشده.

در یکی از کتابهای مربوط بزمان پادشاهی اتابکان  
در فارس که با حملات اولیه مغولان مقارن بوده است  
مطالبی در باره‌ی مردم زنگان که امروز ترك زبان شده‌اند  
درج شده. نام كتاب المعجم فی معاییر اشعار العجم است و  
شاید بهترین کتابی است که بزبان فارسی در باره عروض  
و قافیه و بدیع و نقد الشعر نوشته شده. در این کتاب  
هنگامیکه در باره وزن فهلویات (که در آن دوره به همه  
اشعاری که بزبان غیر از زبان فارسی رایج در ایران  
گفته میشد) بحث میشود، میگوید: که مردم زنگان و  
همدان در وزن فهلویات معمولا اشتباه میکنند و غالباً  
بجای اینکه بوزن هزج مثلث که وزن مثنویهای عاشقانه  
مانند خسرو شیرین نظامی و ویس و رامین گرگانی وزن  
و همه دوبیتیها مانند دوبیتی‌های باباطاهر است شعر  
بگویند، گاهی بوزن مشاکل متوسل میشوند و بجای  
مفاعیل مفاعیل مفاعیل، فاعلات مفاعیل مفاعیل میگویند  
و سپس بتفصیل میگوید که در مجلس بزمی که از این  
دوبیتیها خوانده میشد بکمک ساززنگانیان را متوجه  
اشتباه خودشان کرده است.

ضمناً شاید بی فایده نباشد که اینجا به اطلاع خوانندگان  
گرامی برسانم که شمس‌الدین محمد بن قیس رازی  
شخصاً گواه حملات مغولان بایران بوده و ضمن فرار نسخه

کتابش را گم کرده و سپس تصادفاً باز یافته است. شمس قیس می گوید که لشکریان خوارزمشاه که صیت رشادت و جنگ آوری آنان به همه آفاق رسیده بود و غالباً بحمله ای کشوری می گرفتند، و پادشاهی را منہزم می ساختند، چنان مرعوب نیروی مغولان شده بودند، که شصت هزار سپاهی و سواره زره پوش و برگستوان دار که در کنار جیحون خیمه زده بودند پس از آنکه گردسواران مغول را از دور دیدند بی آنکه تیری بیندازند و یا شمشیری بزنند فرار کردند و احمال و اثقال و باروبنه را بدشمن باز گذاشتند.

قصه ی دیگری که در آن کتاب آمده و خالی از لطف نیست این است که در قسمت مربوط بشعر و نقد آن می گوید که خرده گیری و اصلاح غلطهای مردم و لوبه نیت خیرخواهی و دلسوزی هم باشد، کار خطرناکی است. می گوید شاعری روزی بمن گفت که رباعی معروف خیام که اولش «دنیا بمراد رانده گیر آخر چه» چندان سلیس نیست. زیرا که از کلمه ی «آخر چه» که بمعنای بیرون کرد است، استفاده صحیح نشده. شمس قیس متوجه اشتباه آن شاعر (که نتیجه ی رسم الخط قدیم مبنی بر يك نقطه گذاشتن برای چ و ج و حذف علامت مد بوده است) میشود، ولی برای تفریح خاطر خود اشتباه او را اصلاح نمی کند. چند روز بعد شاعر رباعیهای دیگر با ردیف «آخر چه» و «ادخله» می سازد که البته مضحك بوده. شمس قیس این بار از راه دلسوزی می گوید که بهتر است از این اشعار در آینده دیگر نگویید. ولی شاعر مذکور بر اثر این تذکر میرنجد و مؤلف المعجم راهجو می گوید و باصطلاح خودش، او را چو (رکو) میکند. (رکو کهنه مر بوط به عادات زنان است)

کتاب دیگری که میتوان به آن استناد کرد عشاق نامه‌ی  
عبید زاکانی است. در آنجا غزلی از همام تبریزی هست  
که بزبان فارسی است ولی يك بيت آن بزبان آذری است.  
خیالی بود و خوابی وصل یاران

شب مهتاب و فصل نوبهاران  
میان باغ یار سرو بالا  
خرامان در کنار جویباران  
دو زلفانش بدست باد سرمست

پریشان چون پریشان روزگاران  
چمن میشد زلف عارض او  
مصفا چون دل پرهیزگاران  
برفت آن نوبهار حسن و بگذشت  
دل و چشم میان برق و باران  
خداوندا هنوزم هست امید

بده کام دل امیدواران  
بيت آخر غزل بزبان محلی کهن یعنی بزبان آذری است و  
می‌گوید: «وها رو ول و دیم یار خوش‌بی...» مراد از  
وهار بهار است و ول یعنی گل و دیم بمعنی رخساره و  
چهره است.

غزل دیگری از همام تبریزی هست که يك مصرع  
از هر بیت آن بزبان فارسی و مصرع دیگر بزبان آذری  
سروده شده است.

از شیخ صفی‌الدین نیای شاه اسماعیل صفوی چند  
بيت شعر موجود است که بزبان محلی یعنی اردبیلی آذری  
سروده است.

در دیوان شاه قاسم انوار نیز چند بیت شعر  
بزبان آذری قدیم موجود است.

مرحوم عباس اقبال آشتیانی کتاب کوچکی پیدا کرده

بود که مؤلف آن مردی بنام مولانا روحی انارجانی بوده که در اوایل دوران صفویه در تبریز میزیسته. در این کتاب همهی عبارات و اصطلاحات اختصاصی که در میان طبقات مردم معمول بوده جمع‌آوری شده و از مفردات و جملاتی که در آن کتاب دیده میشود میتوان پی‌برد که در اوایل دوران صفوی هنوز زبان مردم آذربایجان آذری بوده و تغییر زبان بتدریج بعد از دوران صفوی عملی شده است.

شخصی بنام اولیا چلبی که از عثمانی به ایران آمده و سیاحت نامه‌ای نوشته، گفته است که مردم آذربایجان و پاره‌ای از نقاط قفقاز در گوشه و کنار بزبان پهلوی حرف میزنند و اصطلاحات و لغاتی جمع‌آوری کرده است.



مسعودی در کتاب التنبیه والاشراف نکاتی درباره ایران نوشته که خلاصه آن اینست:

ایران یک کشور است و یک پادشاه دارد و همه از یک نژادند و چند زبان در آنجا مرسوم است که همه را شمرده و گفته است که این زبانها باوجوداختلاف، طوری بیکدیگر نزدیک است که همهی این مردم زبان یکدیگر را کم‌وبیش میفهمند. مسعودی در آخر گفته است که زبانهای مهم ایران عبارت از سغدی، پهلوی، دری و آذری است. او آذری را هم در ردیف زبانهای اصلی ایرانی شمرده است.

**آثار زبانهای قدیم در آذربایجان**

با توجه باینکه زبان ترکی در آذربایجان پس از

دوران سلطه مغولان تدریجاً جانشین زبانهای فارسی و آذری شده است باید این نکته را نیز عرض کنم که خوشبختانه در پاره‌ای از نقاط آذربایجان زبان قدیم هنوز رایج است و مردم آن نخواستند زیر بار زبان ترکی بروند. در حقیقت در میان فضای زبان امروزی آذربایجان که ترکی شده است جزیره‌هایی از زبان‌های قدیم برجای مانده است که نگارنده شخصاً و از نزدیک به زبان پاره‌ای از آنها آشنائی پیدا کرده‌ام.

از آن جمله زبان «هرزندی» است. هرزند نام محلی است در منطقه مرند که دارای چندین آبادی بزرگ است و تعجب خواهید کرد که با اینهمه جزو مدهای تاریخی مردم آن دیار هنوز بزبان آذری قدیم صحبت میکنند.

علاوه بر این در ارسباران آذربایجان یک منطقه وسیعی است که «محال اردشیر» نام دارد. نام محال اردشیر را پس از درگذشت شادروان امیر خیزی از کسی نشنیده‌ام. ولی گفته امیرخیزی در این باره حجت است. وی بی تحقیق سخن نمی‌گفت. خودش اهل منطقه ارسباران بود. مرحوم امیر خیزی میگفت در حدود هفتاد سال پیش بیشتر مردم در هفتاد قریه از محال اردشیر همه به زبان آذری قدیم حرف می‌زدند که متأسفانه اکثر آنها اکنون ترک شده‌اند. ولی در حال حاضر فقط هفت روستا باقیمانده است که زبان محلی آنها تاتی و باقیمانده زبان همان قدیمی آذری است.

مرحوم عبدالعلی کارنگ در باره زبان اصلی محال اردشیر مطالعات وسیعی کرده و کتاب جالبی نوشته است. علاوه بر او چندین نفر دیگر درباره‌ی زبان قدیم آذربایجان به پژوهش پرداخته‌اند که پیش‌گام آنان شادروان سیداحمد کسروی است که بحث درباره‌ی زبان

آذری را بصورت علمی آغاز کرده و رساله‌ای در این باب نوشته که هنوز هم در ردیف مستندترین نوشته‌ها در این موضوع است.

در اطراف شهر زنجان در چند روستا گروهی که مجموعشان را بنام خوئینی‌ها می‌نامند به زبانی سخن می‌گویند که مسلماً بازمانده زبان قدیم است. مثلاً آنها به زن میگویند «ژن» و به دختر میگویند «دلتهك» و به آب مثل نواحی خراسان میگویند «او» و به مرد میگویند «مردك» که بی‌تردید از اصل ایرانی است.

در خلخال هم چند ده وجود دارد که زبانی نزدیک بفارسی دارد.

در اطراف مراغه هم محالی است که به زبان مخصوصی (غیر از ترکی) صحبت میکنند که خودشان آنرا زبان «ساپان» می‌نامند. بنظر من از همه این زبانهای که اینجا عرض کردم زبان ساپان احتمالاً قدیمی‌تر است. در اطراف باکو (در آذربایجان شوروی) چند ده هست که همه‌ی اهالی آن بزبان فارسی قدیم حرف می‌زنند و بنده خودم چند روزی در آنجا بوده‌ام و زبان آنها را شنیده‌ام. ضمناً یهودی‌های گنجه هم گویا به زبان فارسی حرف می‌زنند.

از قراری که شنیده‌ام در کوه‌پایه‌های قره‌باغ روستاهایی هست که زبان آذری کهن هنوز در آنجا زنده است.

### ما «تات» هستیم نه ترك

نکته جالب اینست که در بعضی از نقاط آذربایجان اشخاصی هستند که خودشان را «تات» می‌دانند و میگویند ما «تات» هستیم نه ترك. بنده یکشب در روستای «نودز»

آذربایجان بوده ام ضمن صحبت با مردم آنجا می دیدم در حالی که ترکی حرف می زنند اصرار زیادی داشتند که بگویند ماترك نیستیم بلکه تات هستیم و میگفتند که مثلاً آن ده بالاتر و ده مجاور آن ترك است.

آذربایجانیهما همیشه شیفته زبان زیبای فارسی و اشعار آن بوده اند و نویسندگانها و شاعران درباری همه بزبان فارسی سخن میگفتند. ولی باید در نظر گرفت که عده دبیرها و شاعران و سایر ارباب ادب فوق العاده معدود بود و توده آذربایجانی بزبان غیر از فارسی دری صحبت میکردند. نگارنده علت اصلی شیوع سریع زبان ترکی را همین عدم شیوع زبان اصلی فارسی در آذربایجان میدانم. باین معنی که زبان آذری نه زبان دین بود تا علقه‌ی مذهبی به بقای آن کمک کند و نه زبان علم و ادب تا تفوق به واصطلاح فرنگی (پرستیژ) دانش، آنرا از زوال محفوظ دارد، و نه زبان سیاست. یعنی زبان طبقه حاکم هم نبوده است تا نیروی مادی از فراموش شدن آن جلوگیری کند. ضمناً زبانی که اترک برای آذربایجان ارمغان آورده بودند زبان بسیار ساده و سهل و با زندگانی توده کشاورز آذربایجان سازگار بود.

در زبان ترکی نه مانند فارسی ظریف کاری و تقید بقواعد سهولت و انسجام و زیبایی موجود است و نه مانند عربی اعلال و اعراب مشکل و قواعد صرفی و نحوی پیچیده. زبان ترکی ادبیات و قواعد نحوی مدونی نداشت و در قبول الفاظ و لغات بیگانه هم هیچ زبانی به قدر ترکی دارای سعی صدر و سهل انگاری نیست. زیرا اگر يك رشته لغات مختلف از دری و آذری و عربی و غیره را پهلوی هم چیده و در آخر جمله فعل (است) یا (نیست)



به ترکی گفته شود جمله ترکی سلیسی ایراد شده، و گوینده هرگز مورد خرده گیری و انتقاد واقع نخواهد شد. نسبت به طرز تلفظ و ادای کلمات گوینده هم، همه گونه گذشت و بزرگ منشی موجود است و بقول معروف ترکی هر جور تلفظ شود باز بقدر خودش خوبست.

از طرف دیگر این زبان، زبان دولت و حکومت وقت بود، یعنی زبان اشخاصی که حق گرفتن مالیات و زورگوئی و دادن دشنام مطلقاً با ایشان بود. ضمناً با توجه باینکه در این دوره تعصب زبان و نژاد بکلی مجهول و آذری هم زبانی بوده که تکلم با آن متضمن فائده اخروی و دنیوی و معنوی نبود و به آسانی دلیل تغییر سریع زبان و تمایل توده را به آموختن ترکی را میشود فهمید.

نظائر این کار یعنی تحمیل زبان اقلیت غالب بر اکثریت مغلوب در تاریخ فوق العاده زیاد است.

مثلاً در مصر با اینکه شماره تازیانی که مصر را تحت استیلای خود در آوردند زیاد نبود، پس از مدتی زبان قبلی که زبان توده مردم بود و نیز زبان یونانی که در اسکندریه و کرانه های مدیترانه رواج داشت از میان رفت.

در فرانسه قدیم عده رومیهای که بر «گول» Gaule مسلط شده بود از عده گولواهای بومی کمتر بود، ولی زبان لاتین (منتصبی لاتین ساده شده بدون اعراب و به اصطلاح لاتین آشپزخانه) بعلت تفوق معنوی رومیها بر زبان مردم فرانسه بتدریج جای زبان گولواها را گرفته و زبان بومی را از میان برد.

\*\*\*

در اینجا بی فایده نیست که بعرض برسد که نامهای

روستاها و قصبات ورودها و جویبارها و کوهها و پشته‌ها در آذربایجان عموماً فارسی و یا کردی است، اگر برسبیل استثنا نام چشمه و یا گردنه و یا کوهی اکنون ترکی است، این قبیل نامها مستحدث بوده و بیشتر بر اثر آمد و شد کاروانیان در سده‌های اخیر که همه ترک‌زبان بوده‌اند و برای توصیف نقاط و اراضی از نظر حوائج مالداران ایجاد میشود، مانند پالان توکن، قاطر اوچان و قره بولاغ و غیره و یا در نتیجه ایجاد آبادیهای جدید به جای آبادی قدیم که رو بخرابی بوده‌اند، مانند یکی کند و قرمزی گول و غیره. اسامی کوههای بزرگ اکثراً فارسی است و گویای مظاهر طبیعت مانند سهند و سبلان از کوهها، همچنین است نام‌های روستاها مانند اصفهان و روسان و مایان و اسپیدان و سیاوان و سامبوران و صوفیان و نظائر آن.

۲- اسامی که با «گان» یا «جان» بمعنای چشمه تمام میشود مانند کوکان و دهنخوارگان و مردکان (دراران) و دیلمقان و همزنان و کمشگان و غیره (به مقنی در تبریز «کان کن» گفته میشود).

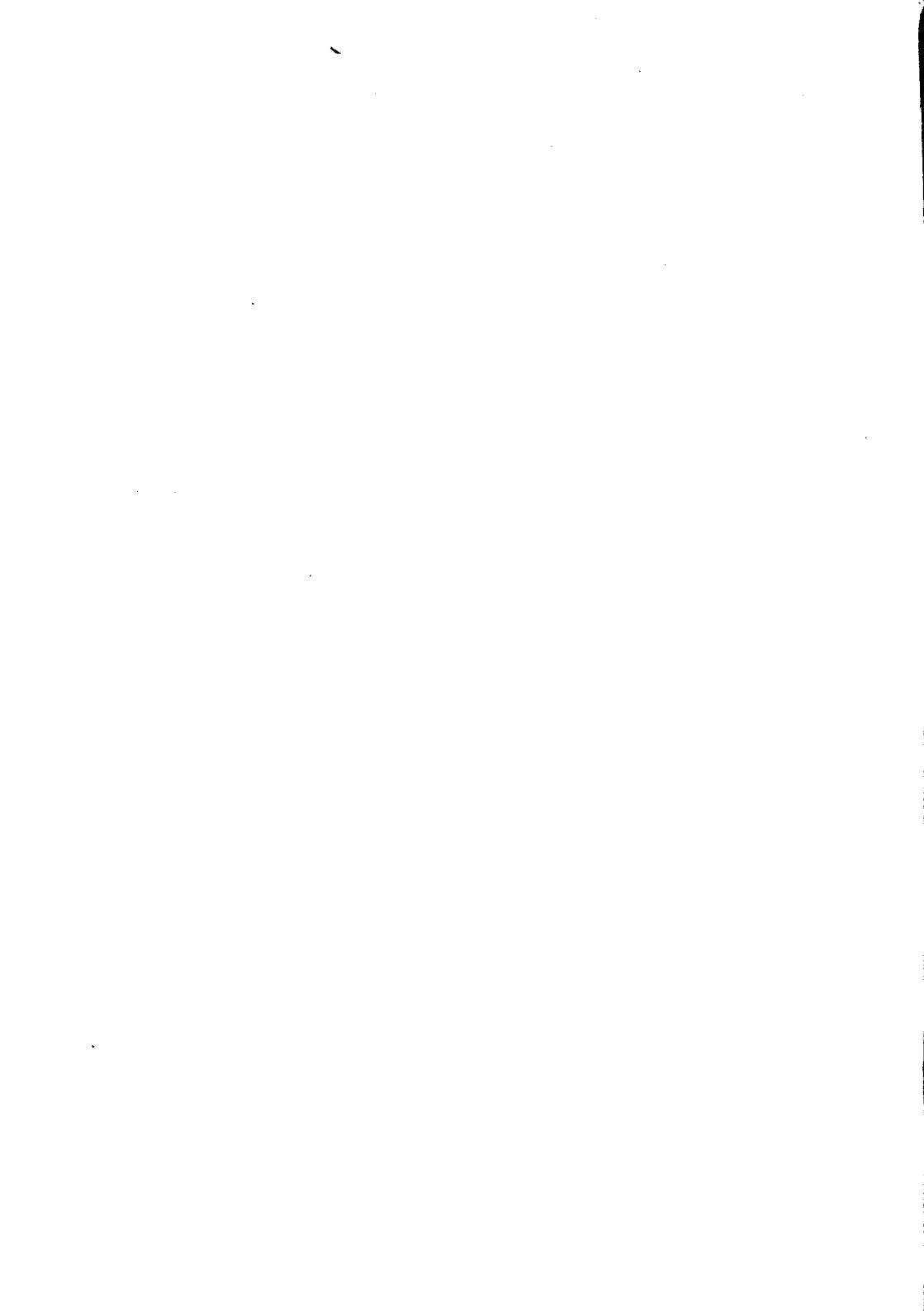
۳- ریشه دژ بمعنای قلعه در گروهی از نامها بشکل دیز، دیزه، دوزیا دز آشکار میگردد. مانند نودژ - دیزه - و دره دیز و باران دز و قزل دیزه (دز سرخ) و دیزج و فسقیدیز و دزدزان و دز خراب و غیره.

---

-۲-

سخنی در باره  
زبانهای محلی ایران

---



## خودمختاری و استقلال فرهنگی

مدتی است موضوع خودمختاری و استقلال فرهنگی و لزوم ترویج زبانها و یا لهجه‌های محلی کشور، در محافل سیاسی نوزاد سیاسی ورد زبانها است. گروهی با تظاهر به میهن دوستی به معنای فراگیر واژه، زبانهای محلی را یکی از مظاهر ملیت ایران می‌دانند. از قومیت‌های محلی و ویژگیهای فرهنگی، و لزوم پاسداری و گسترش آن دم می‌زنند. فراگرفتن زبان سعدی و فردوسی را در بخشهایی از کشور که زبان مادری مردم زبان فارسی نیست استعمار فرهنگی می‌نامند. این دارودسته خواهان نشر روزنامه و مجله و کتاب آموزشی دبستانی و دبیرستانی و دانشگاهی بازبانهای محلی هستند، و در این راه گامهایی برداشته‌اند. یعنی هر وقت که فرصتی مناسب بدست می‌آید روزنامه‌ها و نشریاتی بزبانهای ولایتی چاپ می‌کنند و میان مردم می‌پراکنند.

بدبختانه مقاصد این گروه خوش نیت بانظری غیر مشروع همسایگان آزمند و حریص ایران در یک جهت سیر می‌کند. همسایه شمالی که روزی دولت‌تزاری نامیده میشد، روزی وصول به دریای آزاد را بهانه اشغال ایران

میساخت و روز دیگر که ظاهراً مدعی متحد ساختن همه کارگران جهان و پشتیبانی از افراد دست‌تنگ مستمند جهان است، شمال ایران را حریم امنیت شوروی نامید، و نام یکی از بخش‌های قفقاز یعنی اران باستانی را آذربایجان شوروی نهاد، تا از این همنامی در راه تأمین مقاصد سیاسی و منطقه‌ای خود سودجویی کند و به مردم آذربایجان ایران یعنی آذربایجان راستین هوس یکی شدن و الحاق به آذربایجان دروغین شوروی را تلقین نماید.

همسایه باختری ایران هم در درون مرزهای خود وجود هیچ واحد نژادی و یازبانی و یا مذهبی بیگانه را تحمل نمی‌کند. گروهی را از راه قتل عام از میان می‌برد. جمعی را وادار به کوچیدن و ترک‌خانه و کاشانه نیاکان مینماید. دسته‌ای را نام‌گذاری نو می‌کند و منکر هویت ملی آنان می‌گردد. با اینهمه به آذربایجانیان که آنها را اترک آذری می‌نامد چشم‌کهای دوستانه میزند و گاه و بیگاه عمالی را از میان مردم آن سامان برمی‌گزیند، و به نام وحدت نژادی زیرکانه به تبلیغات جدائی افکنی در ایران می‌پردازد.

این داستان استقلال فرهنگی افسانه‌ی اسب Troie را بیاد می‌آورد. اولیس (Ulysse) و دستیاران وی پس از آنکه سالها با مردم بی‌گناه شهر Troie جنگیدند به بهانه دفاع از شرف هلن Helene زنی که با میل خود از بستر شوهر گریخته، یا ر بوده شده بود جنگی پایان‌ناپذیر بر راه انداختند. سپاهیان یونان در دوران این جنگ که به نام شرف آغاز میشد به شرف هزاران زن و دختر تجاوز کردند. جوانان را کشتند یا بکشتن دادند. چون از پیروزی مأیوس شدند به حيله و فریب دست‌یازیدند، یعنی جنگاوران را در درون اسبهای چوبی جا دادند و از دروازه‌های شهر Troie وارد شهر شدند و شهری را که

در آن روزگار شهری آباد و مرکز تمدنی درخشان بود ویران کردند. کودکان و جوانان و پیران راکشتند و باقی مردم را به اسیری بردند. جریان دقیق حوادث این جنگها آنچه فراموش شده بود که اگر چکامه های افسانه وار Homère هو مری یعنی ایلیاد Iliade و ادیسه Odissé درست نمی بود کسی از شهر ویران شده تروا یاد نمی کرد.



بهر حال داستان دفاع از زبان محلی يك نوع فریب همانند فریب اسب تروای اولیس است. گروهی دریرون از مرزهای ایران به حق طلبی مردم، جامه دلنشین دفاع از مرده ریگ فرهنگ قرون گذشته را می پوشانند، و با داشتن اندیشه های جدائی خواهی خود را خودی نشان می دهند. از این راه مقدمات تجزیه بخش هائی از کشور کهن سال را فراهم می سازند. یعنی شورها و سوداهای نو در دل های مردم به وجود می آورند و با نیرنگ و فریب ایران را از یاد ایرانیان می برند. نمونه این روشها را میتوان در افغانستان دوران امیر عبدالرحمن خان و جانشینانش دید. افغانستان در گذشته از ایرانی ترین بخش های ایران بوده. زبان اکثریت مردم آنجا فارسی بود، طرز پوشاک و خوراک و سایر مظاهر زندگی باستانی مذهب همانند دیگر بخشهای ایران بود. پس از آنکه سپاهیان این ملت دلیر، انگلیسها را در مرز هندوستان شکست دادند، و عمال امپراطوری را از تکرار لشکرکشی و تجربه اعمال زور منصرف ساختند، به وسائل دیگری

۱- جایگاه شهر تاریخی تروا تا اواخر نوزدهم شناخته نبود، مردی به نام شلیمان که باستان شناس نیز بود به آناطولی رفت و محل شهر تروا را پیدا کرد. البته دانشمندان در درستی نظر وی هم رأی نیستند.

در راه رسوخ به افغانستان دست یازیدند. انگلیسها یگانگی و حتی دوستی دو کشور ایران و افغانستان را برای پیروزی و پایداری قدرت خود در هندوستان امری خطرناک دیدند، و برآن شدند که این دو کشور را از هم دور نگاه دارند. به این منظور خود را حامی افغانستان قلمداد کردند، و زبان پشتو، یعنی یکی از زبانهای محلی را که در ردیف زبان طبری و سمنانی و فریزندی، در بخش معینی از ایران کهن رایج بوده رسمیت دادند، و بخشی از سرزمینی را که خاستگاه بزرگترین نویسندگان و شاعران پارسی زبان بوده پشتونستان نامیده و پیوستگی فرهنگی آنها را با بخشهای دیگر مردم فارسی زبان بریدند. افغانها را وادار به فراموش کردن تاریخ مشترک ساختند. در نتیجه تلقین ایرانیان بصورت گروهی بیگانه به افغانها معرفی گردیدند. در کتابهای تاریخ آنجا ساسانیان که بر همه ی ایران شمر فرمانروائی داشتند تبدیل به اشغالگران ساسانی شدند.

آنچنانکه در قفقاز هم در کتابهای تاریخ و جغرافیا نام ایران از میان نامها گم شد. صفویان و پادشاهان ایرانی نژاد شروانشاهی سرزمین آران و سلاطین قاجار بیگانگانی شدند که مردم غیور قفقاز که بقول نویسندگان امروزی از دست ستمشان به جان آمده بودند، نامشان را از کتابهای تاریخ قفقاز حذف کردند. گنجه و شهرهای دیگر قفقاز روزی بنام الیزابت و روز دیگر بنام لنین نامگذاری شد. ترکستان و سفد و سمرقند که روزگاری مرکز ایرانیترین سلسلههای پادشاهان پس از اسلام یعنی سامانیان و مرکز رشد و گسترش زبان فارسی دری بوده است تبدیل به جمهوریهای نوزاد مانند ترکمنستان و قرقیزستان و ازبکستان شد و زبان ازبکی زبان رایج



این مناطق گردید.

داستان لزوم بزرگداشت سنتهای کهن خلق هاموشکی است که از سری همسایه‌های ایران در کشور ما و دیگر کشورهای همانند ایران دوانده میشود.

ناچار بجاست که شمه‌ای از سیاست فرهنگی این همسایه‌ها به اطلاع خوانندگان گرامی برسد. بطور قاطع میتوان گفت، که هر جا پای دولت اشتراکی شوروی به کشوری باز میشود، و سرباز و توپ و تفنگ روسی خطوط مرزی را شکافته، و کشوری را اشغال کرد، زبان روسی یعنی زبان برادر بزرگ روس، و زبان آزادیها (یعنی آزادی دولت شوروی برای سلب آزادیها و مداخله در زندگی دیگران) بعنوان زبان رسمی مذهب نو بنیاد مارکسیست، به کودکان دبستانها تحمیل میشود.



ملت روس سالیان دراز ریزه‌خوار فرهنگ و تمدن و زبان آلمان بود. در آکادمی دولتی روسیه، سخن‌رانیها و آگاهی‌های علمی در اواخر سده ۱۸ و سده ۱۹ بزبان آلمانی بود، آنچنانکه زبان طبقه فرنگی مآب و ظریف و آداب‌دان (حتی در درون دودمانها) زبان فرانسه بود، در شهر ریگا سازمانی وجود داشت، که در آن جا با روش بسیار جدی همه کتابهای فنی که در آلمان چاپ میشد، بی‌درنگ به روسی ترجمه می‌شد و در سراسر محافل فنی کشور روسیه پراکنده میگردد، و به این ترتیب روسها در کارها فنی و علمی شاگرد و دنباله‌رو آلمانها بودند. منظور اینست که ملت آلمان هرگز نیازمند پیروی یا اقتباس از فرهنگ روسی نبوده است، با این همه اکنون که رؤیای چندین صدساله فرمانروایان روسیه، که پیروزی بر آلمان بوده،

تعبیر شد، و بخشی از آلمان با همدستی امریکا و انگلیس  
 بتصرف روسها درآمد، علاوه بر آلمان شرقی، که به  
 ظاهر استقلالی دارد (ولی دولت شوروی مانند مستعمره  
 از آنجا بهره برداری می کند) ایالت پروس شرقی که  
 پایتخت آن کونیگس برگ Koenigsberg زادگاه کانت E. Kant  
 فیلسوف نامدار آلمانی بود بدون هیچگونه پرده پوشی  
 ضمیمه امپراطوری شوروی شد، و همه مردم آن سرزمین  
 در ظرف چند ساعت خانه و کاشانه و زادگاه را  
 به روسها سپردند و به آلمان غربی رانده شدند. فرا-  
 گرفتن زبان روسی اکنون در همه آموزشگاه های آلمان  
 شرقی اجباری است، و کار ترویج زبان روسی در همه  
 کشورهایی که اکنون تحت نفوذ و یا سلطه دولت شوروی  
 است مانند مجارستان و رومانی بهمین منوال است، و در  
 کشورهای بظاهر خودمختار هم که با نامهای ترکمنستان  
 و تاجیکستان و آذربایجان و ارمنستان و گرجستان و حتی  
 لیتوانی و استونی و غیره در شوروی تشکیل شده اولویت  
 مطلق با زبان و خط روسی است. پس از انقلاب اکتبر در  
 بخشهای مسلمان نشین (یعنی غالباً ایرانی) قفقاز و  
 ترکستان، خط لاتینی بجای خط اسلامی به مردم تحمیل  
 شد. ولی پس از مدتی الفبای سریلیک Cyrillic که به خط  
 یونانی شبیه تر است، و خط زبان اصلی اسلاوها یعنی  
 سلون Slovon است و خط ویژه ای کشور روس نژاد  
 شوروی است در آن مناطق معمول گردید، یعنی يك گام  
 دیگر در راه روسی کردن ایرانیان و ترکها و بازماندگان  
 سفیدیها و دیگر مسلمانان برداشته شد.

روسها پیوسته کوشش می کنند هرگونه پیوند  
 معنوی کشورهای اسیر را با ایران در همه این کشورها  
 که به ظاهر نیمه استقلالی دارند قطع کنند. باین منظور

در دانشگاهها دانشهای اساسی به زبان روسی تعلیم میشود، و فرهنگ روسی که از عنوان و مزایای فرهنگ ملت غالب برخوردار است، گسترده میشود و موسیقی و هنرهای فلکریک محلی، برای حفظ ظاهر تشویق میشود. ولی برای اینکه جنبهٔ ویژهٔ موسیقی قفقازی که بازماندهٔ موسیقی کهن ایرانی است، از میان برود روسها اشعار بسیاری از نوها را از ترکی به روسی برمیگردانند و ترانه‌های ترکی را به زبان روسی میخوانند تا آثاری که اختصاص به مردم ایرانی نژاد قفقاز داشت با آثار روسها مشترک تلقی شود. از سوی دیگر افراد ملت ایرانی و مسلمان قفقاز که شاید رود ولگا را بعمر خود حتی يك بار هم ندیده‌اند سرودهای کارگران کرانه‌نشین ولگا را که بزور بازو و به کمک طناب، کشتیها را پیش می‌برند و با آهنگ‌های غم‌آلوده روسی آوازهائی می‌خوانند، فرا می‌گیرند و بتدریج ترانه‌های بیگانه را خودی میدانند. درحالیکه از دریای پیوسته آشفتهٔ خزر و ستیغهای پربرف و مه‌گرفتهٔ کوههای قفقاز در سرودهای مردم نامی برده نمیشود.



در شماره اخیر مجله‌ای که به نام «روسیه شوروی» در La Russie Soviétique به ۲۵ زبان گوناگون (حتی تازی و ترکی و چینی...) بمنظور تبلیغات چاپ میشود، نوشته شده بود که رئیس دانشگاه ترکمنستان گفته است، که باید در آینده کوشش کنیم که دانشها را بزبان ترکمنی به دانشجویان تعلیم کنیم، و روسی را کنار بگذاریم. این گونه سخن‌ها در نظر سران کشور شورواخیا است

۱- رود ولگا در ادوار باستانی «اتیل» نامیده میشد.

زیرا که این گروه معتقداند که روسی زبان طبقه کارگران جهان است، و وظیفه همه کسانی که به مرام کمونیسم گرویده‌اند اینست که در گسترش آن بکوشند و بدانند که هواخواهی از زبانهای محلی کمک به ارتجاع بین‌المللی است و جنبه ضدانقلابی دارد.

یکی از دوستان دانشمند نگارنده (م. ب.) که چندی در تاشکند<sup>۱</sup> مهمان دولت شوروی بود می‌گفت کودکان ایرانی یا ترك نژاد که در کوی و برزن بازی می‌کردند به زبان روسی سخن می‌گفتند.



بهر حال لازمه سوادآموزی که در کشور شوروی با سرعت بی‌نظیری پیش رفته است، و بسی شك یکی از مهمترین دست‌آوردهای انقلاب آن کشور است، گسترش نفوذ زبان روسی است. این عامل مانند موشک‌های غول‌پیکر و باتری‌های توپ معروف به ارغنونهای استالین Orgues de Staline از عوامل ریشه‌دواندن قدرت دولت شوروی از يك سو، و از میان بردن تدریجی زبانهای محلی و روسی ساختن مردم این سرزمینها از سوی دیگر است.

امپریالیسم شوروی همزاد دیگری به نام مسیانیسم Messianisme دارد. به این معنی، نژادگسترش طلب روس با داشتن پهناترین کشورها پیوسته چشم‌به‌سرزمینهای دیگران دوخته و به جای اینکه به آبادی سرزمین‌های بی‌کرانی که در اختیار دارد بپردازد پیوسته آرزوی تصرف

---

۱- تاشکند همان شهر چاچ است که کمان‌های آن شهرت داشت، کند یا کت هم واژه فارسی است و بمعنای آبادی و جایگاه است و در نام‌های شهرها مانند سمرقند، اخسیکت خوقند، خجند تکرار میشود. فردوسی گفته: خروش از خم چرخ چایی بخاست...

مناطق جدید و خانه‌های ملل بیگانه را در دل می‌پروراند. مسیانیسم روسی هم برای موژیک‌های دشت‌های پهن‌اور روس نقش راهنمایی و ره‌ایش ملل دیگر را قائل است. روش سنتی روسها در همه ادوار این بوده که خود را نجات دهنده گروههای انسانی، در هر جا که باشند بدانند و برای رهائی ملل از گمراهیها و بدبختیها زمین‌هایش را تصرف کند.

### زبان فارسی و نیمزبانها

اما درباره نقش زبان فارسی و زبان‌ها بطور کلی و نیم زبانها و لهجه‌های رایج، در ساختن کشور و یگانگی افراد ملت‌ها باید گفت:

نگارنده این سطور عقیده دارد که اگر امروز کشوری به نام ایران در خاورزمین مسلمان وجود دارد، باید گفت که این کشور پایداری خود را مرهون زبان فارسی و ادبیات درخشان و کم‌نظیر آن مییابد.

زبان و شعر و نثری که در طول چندین قرن با همکاری همه گروههای ایرانی بوجود آمده حساسیت ویژه‌ای در مردم ایران بوجود آورده که با حساسیت ترکی و عربی و هندی فرق دارد.

هر ایرانی که چند بیت از شعر فردوسی و یا نثر سعدی را می‌شنود تأثرات روحی و جهان‌بینی و اندیشه‌های خود را در آن گفته‌ها باز می‌یابد، و آشنائی است که صدای آشناتری به گوشش می‌رسد.

ادب فارسی به واکنشهای فردی و گروهی ایرانی شکل‌داده و از مجموع افراد گوناگون این سرزمین کهن، امتی واحد بوجود آورده است. چندین قرن در چادرهای کوچ نشینان ایرانی یعنی شاهسون و کرد و قشقائی و در

خانه‌های اشراف و بزرگان کشور شاهنامه با آهنگ خوانده میشد و اشعار آن داروئی بود که مردانگی و دلیری و پایداری را به شنوندگان تلقین میکرد. گلستان و بوستان سعدی در سراسر آسیای نزدیک (و شاید هم دور) مانند کتاب‌های دینی، پایه تعلیم و تربیت کودکان بود، و هیچ مرد باسواد در قفقاز و ترکستان و عثمانی نبود که از گفته‌های بزرگان ادب ایران کم یا بیش چیزی حفظ نکرده باشد.

آذربایجانیان در طول تاریخ خود را ایرانیان متفاوت از ایرانیان دیگر ندانسته‌اند و خود را همواره شریک سرنوشت مردم ایران و سهمیم در خوشیها و پیروزیها و شکست‌های مردم ایران دانسته‌اند.

زبان مردم ماد مانند مردم پارس ریشه آریائی داشته است. زردشت پیامبر راستین ایرانیان به احتمال قوی در کرانه دریای چیچست<sup>۱</sup> یعنی دریاچه شاهی دیده بجهان گشود. در دوران ساسانیان مردم ایران زردشت را آذربایجانی می‌دانستند، و آتشکده آذرگشنسب جایگاه مقدس دین زردشت و محل تاجگذاری پادشاهان ساسانی در تخت سلیمان آذربایجان واقع بوده است. رستم فرخزاد سردار سپاهیان ایران که در جنگ با بیگانگان کشته شد آذربایجانی بوده است<sup>۲</sup>. بزرگان آذربایجان که در سراسر تاریخ با اشغالگران و متجاوزان

۱- نام دریاچه شاهی که امروز دریاچه ارومیه به آن گفته میشود. گاهی دریاچه شاهو، گاهی کبودان و در روزگار کهن چیچست گفته شده، در نزهت‌القلوب حمداله مستوفی نام چیچست دیده میشود.

۲- متأسفانه برخلاف آنچه که می‌گویند شاهنامه آخرش خوش است، آخر شاهنامه بسیار ناخوش و اندوهبار است. آری شکست ایرانیان و تفصیل کشته شدن رستم فرخزاد آنچنانکه فردوسی گفته با تأثر درونی و اندوهی ژرف توأم است. باید آخر شاهنامه را خواند و دید که این شاعر مسلمان و مؤمن چه مایه در شکست ملت ایران رنج می‌برده.

شمالی و غربی جنگیده‌اند همیشه در صف سپاهیان مدافع ایران جا داشتند و هرگز برای دفاع از مرزهای کشور عثمانی و یا روسیه تزاری یا شوروی جنگ افزار به دست نگرفته‌اند. آری آذربایجانی پیوسته با عثمانی ترک زبان و روسیه مسیحی، به نفع ایران در صف سپاهیان ایران جنگیده است.

\*\*\*

شاه اسمعیل با گروهی از سپاهیان ایرانی که پاره از آنان طالش و کرد بودند و از نظر عده شاید از يك چهارم سپاهیان ترک کمتر بوده‌اند جنگید و با اینکه سلاح آتشی در اختیار نداشت از غرش توپهای لشکر عثمانی که برایش تازگی داشت نهراسید و تمام روز را با عده‌ی کمی که در اختیار داشت با سپاهیان عثمانی پیکار کرد.

بامداد روز پس از جنگ که دلیری ایرانیان در مقابل عده‌ای بیشتر سپاهیان ترک بی‌اثر ماند سلطان سلیم معروف به (یاوز) پادشاه عثمانی خواست سران سپاه ایران را که اسیر شده بودند ببیند. سرداران ترک گفتند ما از آنان کسی را اسیر نکرده‌ایم. سلطان سلیم گفت یقیناً همهٔ آنان مانند پادشاهشان از میدان جنگ گریخته‌اند.

در پاسخ وی گفته شد نه همهٔ سرداران ایرانی در جنگ کشته شدند. سلطان به تماشای کشتگان رفت و دستور داد آنانرا با احترام به خاک بسپارند... و گفت حیف نیست که پادشاه چنین جنگاورانی مردی گریزپا باشد؟



عقیده کسانیکه در بیرون از مرزهای ایران، تصور می کنند که مردم آذربایجان چون بزبان ترکی سخن می گویند میتوانند آرزوی زندگی جدا و اندیشه جدا و فرهنگ جدا، یعنی جدا از توده ی مردم ایران برای خود داشته باشند، با منطق تاریخ و مقتضیات جغرافیائی سازگار نیست.

اگر کسانی برای توجیه طرز اندیشه خود متوسل به این اصل بشوند که هر قومی حق دارد که سنتهای ملی خود را محترم شمارد یعنی بزبان مادری سخن بگوید و درس بخواند، در اینصورت میتوان پاسخ داد که سنت قوی تر و پایدارتری در آذربایجان وجود دارد که مردم آذربایجان بزبان ترکی سخن می گویند ولی فارسی رازبان کتابت و فرهنگ خود میدانند.

آری مردم آذربایجان بدون هیچ گونه اجبار و حتی تلقین و تبلیغ به زبان فارسی کتاب میخوانند و شعر می گویند و حتی نامه می نویسند.

باید توجه کرد که زبان ترکی زبانی است که در سیصد سال اخیر بر اثر همدستی عواملی که ایران پهناور دوران صفوی را تبدیل به ایران امروزی کرده، و بخش هائی از ایران را بریده و ضمیمه کشورهای دیگر نموده بوجود آورده است، رواج یافته است.



ترکستان که در طول تاریخ پر ماجرای ایران با وجود همه جنگها و آشوبها پیوسته سرزمینی ایرانی بوده، و زبانهای ایرانی مانند سغدی و خوارزمی و



فارسی در آنجا رواج داشته، بر اثر رخنه گروھی از ترك زبانان سلجوقی، و ازبکان بیابانگرد، و رسوخ تدریجی در شهرها، کیفیات نژادی منطقه تا حدی عوض شده است، و در سرزمینی که روزگاری رودکیها و دقیقیها کتابهای کهن پهلوی را به شعر دری در می آوردند و زبان دری را به مردم غرب و جنوب ایران یاد می دادند، امروز زبان ازبکی که از طرف روسها تقویت می شود به فارسی نیمه جان شهرهای بخارا و سمرقند به زحمت اجازه نفس کشیدن می دهد. در حالیکه همان زبان ازبکی هم آهسته آهسته در مقابل زبان روسی در حال پس روی است، و قیافه ترکستان و شهرهای آن اکنون در حال عوض شدن است. دولت شوروی در کنار شهرهای باستانی اسلامی و ایرانی آنجا شهرهای روسی با جمعیت هائی که از مناطق دور دست روسیه کوچ داده میشوند تأسیس می کند.

\*\*\*

مردم ایران و افغانستان باید بدانند که در جهان امروزی اگر زبان ابزار گفتار گروه انبوهی از مردم متمدن نباشد نمی توان به گسترش و پایداری آن امیدوار بود. اگر در افغانستان زبانهای ازبکی و فارسی و لهجه های گوناگون منطقه نورستان و پشتونستان، همه زبان ملی گروهی که به آن زبانها سخن می گویند اعلام گردد، تصور اینکه همه و یا بخش مهمی از دانشها و ادب جهان امروزی مثلا به زبان پشتو و یادیگر زبانهای محلی تدوین و نشر گردد تصوری است باطل. در آلمان غربی در سال ۱۹۷۷ تعداد ۴۶۰۰۰ جلد و در آلمان شرقی ۷۰۰۰ و در اتریش در حدود ۶۰۰۰ و در سوئیس حدود

۴۰۰۰ جلد کتاب بزبان آلمانی منتشر میگردد. با این همه زبان و مردمی که به آن زبان سخن می گویند خود را از خطر رسوخ زبان انگلیسی مصون نمی دانند. زیرا که زبان تا تکیه گاهی در میان مردم يك منطقه پرجمعیت نداشته باشد نمی تواند به بقای خود امیدوار باشد. زبان انگلیسی زبان مشترك انگلستان و امریکای شمالی و کانادا و استرالیا و بخشهایی دیگر از جهان است. زبان آلمانی اگر می تواند در مقابل زبان انگلیسی پایداری کند علت آن علاوه بر فرهنگ دوستی ملت آلمان یکی هم اینست که شمار کسانی که به زبان آلمانی آشنائی دارند از صد میلیون تن تجاوز می کند. آیا چندسال باید منتظر بود تا متکلمان پشتو بتواند در هر سال ۶۵۰۰۰ جلد بلکه پانصد جلد کتاب علمی چاپ کند.

\*\*\*

در روسیه شوروی طبعاً کتابهای اساسی مربوط به دانشها و هنرها به زبان روسی تألیف میشود. البته کتابهایی که از نظر مصالح منطقه یا مسلك در یکی از مناطق غیر روسی نشر آن مفید تشخیص داده شود ترجمه آن کتابها بزبانهای محلی نیز فراهم میشود.

در اروپا قرنهای پس از سقوط امپراطوری رم زبان لاتینی زبان تألیف و ترجمه بود. دلیل پایداری زبان لاتینی پس از آنکه دولت رم که پایگاه اصلی آن زبان بود منقرض گردید این بود که زبانهای محلی مانند آلمانی و فرانسوی هنوز زبان کتابت نشده بود و مطالبی که به زبان آلمانی نوشته شده بود تا روزی که لوتر Luther تورات را به زبان آلمانی ترجمه کرد برای گروه کمی قابل فهم بود. در حالیکه لاتینی بر اثر نیروئی

که در روزگار شکوهمندی دولت رم بدست آورده بود  
زبان همه لایه‌های باسواد امپراطوری و همه‌ی جهان  
متمدن بود.

در ایران هم باید توجه داشت که در طول قرن‌ها  
همه‌ی گروه‌های ایرانی، اگر زبان تکلم‌شان یکی از  
شاخه‌های زبان فارسی یا فرضاً ترکی بوده همه با میل  
زبان فارسی را زبان کتابت و تمدن و شعر و ادب  
دانسته‌اند.

در پایان دوران صفوی بی‌شک در آذربایجان زبان  
ترکی در حال گسترش بوده ولی در همین سرزمین ترک  
زبان، زبان علم و ادب و کتابت زبان فارسی بوده. هیچ  
زوری از طرف هیچ مقامی برای تحمیل این وضع بکار  
نمی‌رفته. پادشاهان و شاهزادگان قاجار، ریشه ترکمنی  
داشتند، ولی همه مروج زبان فارسی بودند. فتحعلی‌شاه  
اگر پادشاه بزرگوار و عظیم‌الشان نبود، شاعری بالاتر  
از حد متوسط بود. پادشاهان دیگر هم گاه و بیگاه  
(مرتکب) شاعری می‌شدند و بهر حال خود را جانشین  
شهریاران گذشته ایران میدانستند. جلال‌الدین میرزا  
تاریخ پادشاهان ایران را به فارسی بی‌تکلف و روان  
و با پرهیز از کاربرد واژه‌های تازی تألیف کرد و به  
«نامه خسروان» نام نهاد.

در میان سپاهیان شاه اسماعیل کردها  
فراوان بوده‌اند و این کردها هرگز  
خود را جدا از ایرانیان دیگر فرض نکرده‌اند، با اینکه  
کوهستانهای سخت و کم‌گذرگاه سرزمین‌شان مانع از  
آمیزش کردن با ایرانیان دیگر شده است. همین  
دشواریمهای رفت و آمد این منطقه زیبا را بصورت  
محفظه‌ی یکی از شاخه‌های کهن زبانهای ایرانی، و رخت

و ریخت و عادات و راه و رسم‌های ملی درآورده است. وضع جغرافیائی کردستان مانعی در راه تشکیل شهرهای بزرگ و جوش خوردن مردم این منطقه با مناطق دیگر ایرانی شده و در نتیجه لهجه‌های گوناگون در آنجا بوجود آمده. ولی بی‌شک اگر همه کردهای روشنفکر و درس خوانده خود را کرد می‌دانند منتسب بودن خود را به نژاد و کشور ایران نیز صمیمانه قبول دارند. در کشورهای دیگر خاورزمین هم کردها تا حدی به پیوندهای زبانی و نژادی با ایرانیان توجه دارند. یک تن مهندس فرانسوی که مدتی در عراق کار کرده و سپس به ایران آمده در ایران چندین سال در ساختمان یکی از سدهای مهم صادقانه خدمت میکرد، چون به اوضاع کردستان عراق تاحدی آشنا بود و کمی زبان کردی می‌دانست و مردی کنجکاو و فرهنگ‌دوست بود، به من گفت وضع زندگانی داخلی کردهای عراق با عربها بکلی متفاوت است. محیط زندگی آنان از هر حیث همانند محیط زندگی ایرانیان است و حتی در بسیاری از خانه‌های کردهای عراق مانند خانه‌های ایرانی، کتاب‌های شعر فارسی مانند حافظ و فردوسی می‌توان یافت...

ایرانیان کردها را ایرانی، و شاید ایرانی‌تر از اقوام دیگر ایرانی می‌دانند. زیرا که اولاً زبان کردی یکی از شاخه‌های اصیل زبان ایرانی است و با زبان تازی و ترکی هیچگونه خویشاوندی ندارد. دوم اینکه کردها در تمام طول تاریخ مدون ایران با دیگر مردم ایران همزیستی داشته‌اند. کردهای عراقی و گروهی از کردهای ترکیه اگر به دولت‌هایی غیر از ایران باج میدهند چون خطوط مرزی در گذشته تا حدی جنبهٔ ثوریک

داشت، و مانع رفت و آمد تابستانی و زمستانی و کوچ گله‌دارها از گرمسیر به سردسیر و بالعکس نبود، بیشتر کردهای همسایه خود را به صورت ناخودآگاه وابسته به ایران می‌دانستند و با کوههای سرسبز و چراگاههای آن انس و آشنائی داشتند. رفتار دولت ایران با کردها اگر گاهی با کمی خشونت همراه بود بهر حال جنبه تبعیض نداشت. زیرا که دولت ایران در طول قرن‌ها دولتی قاصر و خواب‌آلود بود که رویهمرفته به جز آگاهی‌هایی که از وضع چند شهر بزرگ مانند اصفهان و تبریز و شیراز داشت از وضع بخش‌های دیگر ایرانی بی‌خبر و از طرز اندیشه مردم سرزمین‌های دوردست و از عادات و خواسته‌ها و مقتضیات اقلیمی و مذهبی آنان بی‌اطلاع بود. قدرتی نداشت تا امنیت ایجاد کند، و یا روش حکومت خود را بر مردم تحمیل کند. وسائلی نداشت تا برای دردهای مردم درمانی فراهم کند، و از دشواریهای زندگی چیزی بکاهد. همه مردم ایران به استثنای گروه انگشت‌شماری که از دستگاه دولت و هرج و مرج طاری بر آن بهره می‌بردند با فقر و بدبختی و بیماری و بی‌فرهنگی دست به‌گریبان بودند. کرد و ترک و گیلک و طبری و گرگانی بار بی‌نظمیها را یکسان بردوش داشتند، وضع بخش‌هایی هم که بر اثر اقدامات خشونت‌آمیز و یا فریبکاری‌های دولت‌های بیگانه از ایران جدا شد، چندان بهتر نبود.

بخش شرقی ایران یعنی افغانستان زمانی استقلال یافت، ولی معنی استقلال این بود که گروهی نوآمده، مدعی پادشاهی شدند. وجود چندتن ندیم و وزیر و امیر پرتوقع و خودکامه‌ی تازه به‌دوران رسیده، دردی از دردهای مردم را درمان نکرد. هم‌کیشان و

هم نژادان کرد هم در درون کشورهای همسایه ایران رنج کشیدند و ستم دیدند و هر بار که از حقوق انسانی دم زدند بجای تفاهم با قلع و قمع و بمب آتش‌زا روبرو شدند.

ملت ایران معتقد است که در طول قرنهایی که کردها در دامن مادر گاهی نامهربان و غالباً غفلت‌زده یعنی دولت و دستگاه اداری ایران زندگی کرده‌اند جز در مواردی که بیگانگان برای پیشبرد مقاصد و اغراض خود بازار زندگانی ایرانیان را بدست خود ایرانیان آشفته ساخته‌اند، زندگی‌شان بدتر از زندگی ایرانیان دیگر نبوده است.

### زبانهای محلی

کردها مانند همه ایرانیان باید زبان فارسی و ادبیات گرانقدری را که میراث نیاکان بزرگوار ماست گرامی بدارند و در ترویج و گسترش آن بکوشند. ولی معنای بزرگداشت زبان فارسی این نیست که کردها و مردم دیگر شهرستانها زبان محلی را فراموش کنند.

زبانهای محلی جزء ویژگی‌های هر منطقه است که باید محفوظ بماند و محترم شمرده شود، ولی این روش نباید مانع از ریشه‌دواندن و گسترش غائی زبان فارسی که عامل اصلی وحدت ملت ایران است بشود.

زبانهای محلی مانند ترکی آذربایجانی و کردی زیبایی‌هایی دارد که برای مردم محل قابل درک است. حفظ این یادگارهای گرانبهای ادوار کهن از نظر ملت ایران اهمیت دارد. ولی اینکار باید با درایت و دقت خاص انجام پذیرد تا زبانهای محلی راه نفوذ بیگانگان را در کشور باز نکند.

در فرانسه برای موارد مشابه قانونی بنام قانون دیکسیون Dixionne وجود دارد که از يك سو موجب ترویج زبان اصلی کشور که فرانسه است می‌گردد و از سوی دیگر دوام زبانهای محلی را تأمین مینماید. باید دانست که لازمه زندگی در آغوش يك دودمان یا يك جامعه از يك سو برخورداری از مزایای انفرادی و اجتماعی دودمان و جامعه است، و هرکس حق دارد به نام عضویت يك جامعه یا يك دودمان مصراً برابری و امکان بهره‌کشی از همه مزایای گروه را بخواهد، و در مقابل از چندویژگی محلی که جنبه بنیادی در سازمان جامعه ندارد چشم‌پوشد. به این معنی که نمی‌توان مدعی شد که گروهی از مردم يك کشور در همه زمینه‌های زندگی اجتماعی و ملی راه مستقلى برگزینند. رخت و لهجه و عادات و کیش و زبان ملی متفاوتی را ترویج نمایند و خود را از توده اصلی ملتی جدا بدانند، با داشتن و تمایلات و گرایشها و آرزوها و بیم‌های ویژه‌ی خود مدعی یگانگی با توده اصلی کشوری باشند. کسی که شکست ایرانیان را در جنگ با بیگانگان مانند ترکان و تازیان پیروزی خود بداند، و یا از سیطره چنگیز و دودمانش بر ایران اظهار خرسندی کند، و ارزش کوشش‌های مردم ایران را در دوران صفوی در راه تأمین تمامیت ارضی ایران و بیرون راندن بیگانگان یعنی روس و عثمانی و ازبکان را از سرزمین نیاکان به بهانه اینکه از سران دولت در آن دوره کارهای ناشایست سرزده بی ارزش بداند، چگونه میتواند مدعی ایرانی بودن باشد.

\*\*\*

در بزرگداشت خسروانوشروان دادگر همه

نویسندگان تازی و پارسی متفق القول هستند و در این باب حدیث‌های بسیاری از سران بزرگوار دین مقدس ما روایت شده است که ظاهراً دلیلی برای رد و جرح و بی‌اعتبار قلمداد کردن آن وجود ندارد. این زمامدار که در مدت نسبتاً دراز پادشاهی خود از نظر مساعد قاطبۀ مردم یعنی اجماع امت Consensus برخوردار بود مدتی است از طرف گروهی بمناسبت درج افسانه کشتار مزدکیان جنبۀ محبوبیت ملی را از دست داده و عنوان دادگر او به بیدادگر تبدیل شده است در حالی که لازمه قدرت در خاورزمین تشبث به کارهای خشن و غالباً ناسنجیده بود. ولی اگر برای جنبه‌های مثبت و منفی کارهای وی ترازنامه درست کنیم یقیناً جنبه‌های مثبت بر جنبه‌های منفی خواهد چربید، بویژه که گناهمائی که بر وی نسبت داده می‌شود جنبه قطعی ندارد.

تاریخ هر کشوری از لایه‌های گوناگون (مانند لایه‌های زمین‌شناسی) از مواد مشابه ولی با ترکیبات مختلف تشکیل یافته. زمین‌ها و سنگ‌ها خواه خروجی، و خواه آبرفتی، تابع خواسته‌های مردم نبوده بلکه تابع عوامل مربوط به فعالیت‌های کوه‌ها و رودها و چین‌خورده‌های زمین است. سرنوشت آدمیان اینست که بر روی مناطق مختلف کره زمین زندگی کنند و تاریخ خود را که ساخته و پرداخته جبر زمان و حوادث مستقل از تمایلات آدمیان باشد آنچنان که هست بپذیرند، و اگر توانائی دارند تاریخی درخشان‌تر و روی‌دادهای افتخارآمیز بیافرینند و گرنه به جنگ اشباح مبهم و آمیخته به افسانه‌های گذشتگان رفتن سودی ندارد. آدمیان زنده میتوانند سرنوشت خود و دیگران را عوض کنند ولی مرده‌ها هر چه بوده‌اند تاجمهان جاودانی بر پاست عوض



نمی‌شوند. شاید صلاح آنان و ما در این باشد که آنان را هر جا که به خاک سپرده شده‌اند بگذاریم به خواب ابدی ادامه دهند. آیا بهتر نیست که ما که از داوری درباره زندگان عاجز هستیم، مردگان را به حال خود بگذاریم. ایرانیان مانند گروهی کشتی‌نشینان هستند که با همه اختلافات ظاهری مقصد سرنوشت مشترک دارند، این گروه همه باهم به بندر مقصود خواهند رسید و یا همه باهم دچار طوفان و آشفتگی دریای بی‌کران زمان خواهند شد. کشتی را در میان امواج سرکش دریا نمی‌توان به بخش‌های جدا از هم تقسیم کرد و هر بخش را در جایی فرستاد.

\*\*\*

در دورانی که لشکریان مغول که افراد ترک حتی تاجیک (ایل شده) در میان آنان فراوان بود، مانند سیلی که از کوه سرازیر شود سراسر کشور بی‌دفاع کشور ما را فرا گرفت. در روزهای کشتار جمعی، به زبان و لباس مردم توجه نکردند، و هر کس را هر جا که یافتند اعم از ترک و تاجیک از دم تیغ گذراندند. سپاهیان غز که خراسان را ویران کردند، و لشکریان امیر تیمور که سیستان را درهم کوبیدند و آبادیهای بزرگ را تبدیل به توده‌های خاک و شن کردند، محتملاً حنفی بودند و مسلمانان ایران را بی‌آنکه به حنفی و شافعی بودن آنان توجهی بکنند قتل‌عام کردند.

\*\*\*

بیگانه‌ای که به نام خویشاوندی نژادی و یامذهبی و یا زبانی دام بر سر راه مردم می‌گذارد تاروژی که سرزمینی

را تصرف نکرده قیافه تملق‌آمیز و دوستانه و حاکی از دلسوزی در قبال مردم مناطقی که در صدد تصرف آنست میگیرد، ولی پس از رسیدن به هدف قیافه عوض میشود. تفاوت لہجہ و پوشاک و عادات بومی و سوابق و وابستگی‌های نژادی در ردیف معایب و نواقص اخلاق قرار میگیرد، و سرانجام دولت اشغالگر در صدد شست و شوی مغزی و حذف حافظه تاریخی مردم و بی‌ارزش ساختن مفاخر گذشته آنان برمی‌آید و از ایرانی تمام‌عیار قفقازی و ترک نیمه‌کاره میسازد.

کسانی که در صدد تغییر پاره‌ای از عوامل زندگی مشترک ایرانیان هستند باید در نظر بگیرند که مسلم نیست که هر تغییری نتیجه خوب در برداشته باشد. چه بسا که آدمی دورنمای درخشانی را در افق دور دست می‌بیند و در عالم خیال جهانی افسانه‌وار پراز او هام و تصورات برای خود می‌سازد و از خانه و کاشانه و همه‌ی عواملی که تار و پود زندگی را تشکیل میدهد دل برمی‌کند، دل به دریا می‌زند و آهنگ سفر می‌کند، ولی غالباً بمقصد نمی‌رسد، و اگر هم رسید می‌بیند که سایه‌ها و روشنی‌هایی که در کرانه دور از دسترس او گاهی پیدا و گاهی پنهان می‌شدند جز فریب و افسون چیزی نبوده و زمین و آسمان در همه‌جا یکرنگ است و در زیر آسمان کبود تازه‌ای وجود ندارد.

\*\*\*

در خارج این ملاحظات که جنبه عاطفی دارد، بیم این می‌رود که نژاد فراموشکار و بی‌وفای امروزی آنچنانکه از سرزمینهای پهن‌اور از دست رفته و خویشاوندان و برادران بیگانه شده این کشور کهن سال یادی نمی‌کنند...

و از اینکه فردوسی شاعری تاجیک، و عنصری و سنائی گویندگان افغانی، و ابوعلی سینا فیلسوفی عرب یا ترک نامیده شوند، آشفته نمی‌شوند... نژادی که به کودکان بی‌گناه و مسلوب الاراده خود بی‌آنکه کوچکترین ضرورتی ایجاد کند و بصرف تصور اینکه کودکان اگر آموختن زبان بیگانه را در دوران خردسالی آغاز کنند در سالیان بعد همه مثلاً زبان انگلیسی را مانند برناردشاو والدس هکسلی حرف خواهند زد و یا شاید در ادارات اصل چهار (که سالهاست منحل شده) شغلی بدست خواهند آورد، از چهارسالگی زبان انگلیسی را همراه زبان مادری یاد می‌دهند، و فرزندان خود را بدو زبان «بیسواد» بار می‌آورند... مردمی که در مدتی کمتر از سی سال همه مظاهر زندگی ملی و بومی خود را از یاد برده و مظاهر زندگی دنیای مغرب زمین را بشکل سطحی پذیرفته حرکات و لمحه‌های مردم محله مونپارناس پاریس یا هارلم امریکا را سرمشق خود ساخته بکودکان خود جامه سرخ-پوستان و یا گاوچرانان غرب دور امریکا را می‌پوشاند و با نامهای قهرمانان دروغی سینمای فرنگک بیش از نام پهلوانان داستانهای زیبا و پرشکوه ایرانی آشنا هستند... کسانیکه از آرایش زندگی داخلی نیاکان خود یعنی اتاقهای منقش و فرشهای رنگارنگ و نقشمای بی‌نظیر پارچه‌ها و قلمکارها و منسوجات دیگر و طرحهای بدیع ظروف سفالی و فلزی در مدتی کمتر از چهل سال دست کشیده زیباترین تالارها را درهم کوبیده و تزئینات سنگی و چوبی آنرا تحویل کهنه فروشان حریص داده و بجای آن عمارتهای شیشه‌ای می‌سازند و در درون آن در تابستان و زمستان از گرما و سرما می‌ترکند... مردمی که تزئینات سفره‌های ایرانی و غذاها و جزئیات درجه

دوم زندگی را که هر کدام مظهر يك دنیا ذوق بود و مقتضیات اقلیمی و اقتصادی کشور آنرا بوجود آورده بود متروك ساخته و تقلیدهای ناقص از طرز خوردنیها و آشامیدنیمهای خارجی را جایگزین آن کرده اند... آری این ملت بمحض اینکه زبانهای محلی را جانشین زبان مشترک ایران یعنی زبان فارسی ساخت ریشه فرهنگ و سواد مشترک را از ایران خواهد کند و فرهنگی بی بنیاد و سطحی را در مدت کوتاه جانشین آن خواهد ساخت.



با اینکه همه مردم ایران بهر زبانی که سخن می گویند ایرانی هستند و همه مردم زمین از ترك و بلوچ و کرد و گیلک همه خود را بصورت مبهم مالك این سرزمین و وارث مفاخر آن از انوشروان دادگر تا فردوسی و امام غزالی و ملا صدرا و شاه عباس و حافظ و سعدی و مجلسی می دانند، و از شکستهای مردم ایران در نهاوند و کرانه های آمو و ساحل رود ارس هنوز رنج می برند با این همه هنوز حس کامل ملیت که امروز عامل اصلی پیشرفت گروههای انسانی است در مردم کشور ما نضج نگرفته یعنی هنوز همه ایرانیان توانائی کافی برای اینکه همه پیش آمدهای جهان را با محور ایرانیگری بسنجند و نتیجه گیری نمایند پیدا نکرده اند. مردم ایران درست نمی دانند که سهم ایران در تمدن جهان امروزی چیست، و اگر معجزی رخ بدهد و در نتیجه آن دفعتاً موازین عدل و داد در جهان امروزی حاکم گردد در داخل مرزهای قانونی کشور ایران حدود حقوق و وظایف و مسئولیتهای فرد ایرانی چیست! دولتها تا چه حد حق دارند بنام مردم ایران سخن بگویند و تعهد قبول کنند و امتیازات برای

خودی و بیگانه قائل شوند؛ بهای آزادی گفتار و کردار و پندار چیست، و ملتی که از این سه نعمت محروم بماند، چه نعمتهای دیگری را از دست می‌دهد و یا بدست نمی‌آورد. مردم ایران نمی‌دانند که سرزمینی که امروز ایران نامیده می‌شود زمانی کشور پهناوری بوده که همسایگان گرسنه‌چشم و متجاوز شرق و شمال و غرب و جنوب بخشهایی از آنرا تصاحب کرده‌اند و چشم به باقیمانده‌ی آنهم دوخته، و به بهانه‌ی زبان یا مذهب و یا عقاید سیاسی، حقوقی برای خود در آن قائل هستند.

اگر فرهنگ و خط و زبان باید مقاصد و هدفهایی داشته باشد بنظر بنده فوری‌ترین و مهم‌ترین همه هدفها، ایرانی ساختن همه ایرانیان از راه آموزش زبان فارسی است. اگر زبان ترکی درپاره‌ای از نقاط ایران معمول شده و گسترش پیدا کرده عامل شیوع آن چندین سده فرمانروائی گروهی بیگانه بوده که سدهای مرزی کشور را درهم شکسته، خانه ما را اشغال کرده و به نیروی شمشیر حکومتهایی در مرکز تمدن ایرانی بوجود آورده‌اند و بر اثر چندین سده فرمانروائی زبان خود را جایگزین زبان ایرانیان کرده‌اند. عقیده نگارنده براین است که آنچنانکه اشغالگران بیگانه زبان خود را با فشار و زور در کشور ما مرسوم و رایج ساخته‌اند بادلایل روشن که خوشبختانه بسیار فراوان هم هست باید بمردم سرزمین آذربایجان روشن کرد که زبان فارسی یا یکی از شاخه‌های آن درگذشته زبان مردم آن سامان بوده و زبان ترکی در دورانی به آن خطه تحمیل شده که تعصب نژاد و زبان مطلقاً وجود نداشت و مردم بیسواد هرلفظی را که برای گذراندن کار خود در کارهای مربوط بمعیشت و تماس با دستگاههای دیوانی مفیدتر می‌دانستند فرا

گرفته بکار می برده اند. مردم تبریز در دوران فرمان-روائی پادشاهان مغول بزبان تاتی سخن می گفتند. زبان تاتی سابقه تاریخی و ادبی زبان فارسی و یا قدرت معنوی زبان عربی و یا نیروی مادی زبان ترکی را دارا نبوده و در نتیجه تبریزی تات زبان که می توانست با یادگرفتن چند فعل و اادات ربط ترکی و مقداری لفظ فارسی و عربی منظور خود را بزورگویان روز بفهماند، طبعاً دنبال این راه آسان را گرفته نیم زبان خود را از دست داده و زبان ترک زبانان را پذیرفته، همچنانکه در مستعمره های شوروی مردم کشورهای اسیر باشتابزدگی زبان روسی را یاد می گیرند.

مردم ایران اگر بخواهند در آینده هم آنچنانکه در گذشته بوده اند ملتی گردن فراز و قوی و شایسته احترام باشند و جای خود را در ردیف ملت های پیشاهنگ تمدن دوباره بدست بیاورند، باید پیشامدهای ناگوار تاریخ خود را پیوسته بیاد داشته باشند. مردم بی جنبش و راکد نمی توانند از مزایای زندگی که چیزی پیوسته در حال تغییر است همیشه برخوردار باشند. اگر ما در گذشته منکوب و مغلوب مللی از خود کمتر شدیم، ودین و بخشی از فرهنگ و زبان و استقلال خود را از دست دادیم، بدلیل این بود که از گذشت زمان و دگرگونیهای اندیشه ها و روشها غافل ماندیم و از خطرهایی که از شمال و شرق و جنوب غربی ایران متوجه این کشور بود نیندیشیدیم. مثلاً در دوره حکومت ساسانیان تصور کردیم که شکوه و جلال ظاهری دستگاه می تواند سدی در مقابل مطامع برهنگان سخت جان جنوب غربی ایران و سواران بیابانگرد تاراچگر شمال شرقی بشود.

غلیان اندیشه ها و کشمکشهای دینی و ظهور دین

آوران‌ی مانند مانی و مزدک و شیوع دین مسیح در غرب ایران و تماس ایرانیان و آشنائی آنان با اندیشه‌های حکماء روم شرقی تا حدی دلیل این بود، که مردم از شکل باستانی زندگی و معتقدات دینی و اجتماعی خسته شده بودند و راه‌نوی رامی‌جستند. بدبختانه پیشوایان دینی و دیگران نتوانستند اهمیت موقع و مقام را دریابند، و برای جوش و خروشی که گذشت روزگار در افکار مردم بوجود آورده بود، ارزشی قائل بشوند. در نتیجه بزرگان دین و دولت، بجای اینکه نگران آینده باشند، به‌گذشته اندیشیدند، و سکه‌های از جریان بیرون رفته و راه و رسم‌های منسوخ را بزور بمرم تحمیل کردند. بدیهی است چنین دستگاہی نمی‌توانست تحولی را که فشار روزگار قهراً بوجود می‌آورد خود ایجاد کند...

فرمانروایان ساسانی از تشریفات پوسیده قدیم دست نکشیدند و بخواستهای دینی مردم، که با نیازمندیهای آنان کم و بیش هماهنگ بود جواب رد دادند و مفاخر گذشته را سد راه پیشرفت بسوی آینده ساختند. مثلاً خط بی‌منطق پهلوی و راه و رسم بی‌سر و ته آنرا که بزرگترین مانع گسترش فرهنگ بود عوض نکردند. نهضت‌های دینی دوران ساسانی را که دلیل رشد مردم و باصطلاح فرنگی Crise de croissance بود عصیان تلقی کردند و با زور دستگاہ دولت، زوری که تصور می‌کردند ابدی و تغییرناپذیر است درهم کوبیدند و مدت‌ها کار اصلی دستگاہ دولت کافرکشی، و بقول فرانسویها Chasse aux sorcieres گردید و سازمان تفتیش عقایدی که برای جلوگیری از بسط نفوذ دین مانی و مزدک درست شده بود حتی در دوره خلفای عباسی هم بنام (شرطه-الزنادقه) دوام یافت.

بدیهی است دین زردشت که در آغاز کار بارقهٔ  
فروزانی بود که در تاریکی قرن‌ها درخشیده بود بر اثر  
نفوذ عظیم روحانیان و مؤبدان بی‌فروغ شد، و طبعاً  
نتوانست در مقابل حرکتی که از غرب ایران برخاسته  
بود پایداری کند. ایرانیان شکست خوردند و سران دولت  
و پیشوایان دینی یکسره نابود شدند و همراه آن سروری  
و بزرگی ملتی که پن سال درهم نور دیده شد و آنچنانکه  
شاعر گفته... سپری شدنشان خسروانا... نتیجهٔ این  
حوادث این بود که سرانجام از ایران دوره ساسانی جز  
پاره‌ای خاطره‌های درخشان، و چند افسانه‌ی دلکش، و در  
و دیوار کاخهایی که بدست مهاجمان درهم شکست و  
دستخوش تاراج شد، چیزی برجای نماند، و قرن‌ها  
مردم کشور با غارت منظم و پی‌گیر غارتگران شمال و  
جنوب غربی سروکار پیدا کردند. در این حال ادبیات و  
نوشته‌های پهلوی هم بدلیل دشواری‌های خط پهلوی که  
خواندن و گزارش آن صورت معما داشت بتدریج متروک  
و فراموش گردید و کتابها و نوشته‌هایی که تصادفاً  
دستخوش آتش و ریگ نشده بود بی‌خواننده ماند.  
کار متروک شدن نوشته‌های غیر دینی پهلوی، بجائی  
رسید که همین امروز هم گروهی مدعی میشوند که  
بزبان پهلوی ادبیات و شعر اصلاً وجود نداشته است.  
باز هم باید بیاد بیاوریم که پاره‌ای از اختلافات  
جزئی در فروع دین سبب شد که از دورهٔ صفویه باین  
طرف، همه ایرانیانی که در کرانه‌های رود آمو، و بخش‌های  
خاوری ایران کنونی زندگی میکردند خود را نسبت بدیگر  
ایرانیان بیگانه حس کردند، و در غم و شادی و پیروزی و  
شکست خود را با آنان شریک ندانستند و به افسون‌های  
جدائی که از طرف استعمارگران و طراحان جهان



استعماری، برای حفظ منافع سروران خود در گوششان خوانده می‌شد گوش فرا دادند و در نتیجه از پیکرکشوری که میهن پدران و مادران و برادران و خواهرانشان بود جدا شدند، و بتدریج در توده عظیم کشورهای آزمند و حریص حل گشته و همه آثار ایرانی گیری خود را یکی پس از دیگری فراموش کردند... و یا در حال فراموش کردن هستند. حتی در بسیاری از آن مناطق دینی را که کمی اختلاف در فروع آن باعث جدائی از هم میهنان و همکیشان اصلی شده بود، با اصل و فرع بیکباره از دست دادند و مساجد و معابدشان بار دیگر آنچنانکه در دوره مغولان پیش آمده بود خاصیت معبد بودن را از دست داد و یا دستخوش ویرانی گردید و یا بعنوان آثار تاریخی ملت از يك و ترکمن و سرانجام روسی تبدیل بموزه و تماشاخانه گردید.

در دورانی که ما زندگی می‌کنیم تأثیر دوتیرگیهای دینی بکلی از میان نرفته ولی از اهمیت آن بسیار کاسته شده است. ولی عوامل دیگری مانند اختلاف زبان و رنگ پوست که در گذشته بی تأثیر بوده است در جهان امروزی اهمیت فراوان پیدا کرده، و در نتیجه هر جا که ملتها زبان و دین واحد ندارند و از يك نژاد نیستند این اختلافها در ردیف عوامل آشوب در زندگی ملل قرار گرفته است و استعمارگران و جهانگیران ادوار گذشته که اکنون با نقابهای نو در صحنه سیاست جهانی پیدا شده‌اند و نقش حامی و پشتیبان ملل ناتوان را بعهده گرفته‌اند برای اخلال در زندگی اقوامی که قرنها باهم زندگی کرده و هرگز برای عامل نژاد و زبان و حتی مذهب و کیش‌اهمیتی قائل نبوده‌اند از این مسائل بهانه‌هائی ساخته‌اند تا مردم کشورهای کوچک را به‌دسته‌های پراکنده و گوناگون

زندگی کرده‌اند، و خاطره‌ها و سرگذشتها و آرزوها و امیدها و بیمهای مشترك داشته‌اند و اگر در آینده سرنوشتی بهتر در انتظارشان هست در درون همین مرزها و در همین دشتها و کوهها و کویرها و آبدانیهایی شمال و غرب و جنوب و مرکز فلات تاریخی ایران است. مردم ایران باید در نظر بگیرند که ما در دورانی زندگی می‌کنیم که استقلال کشورها و آزادی مردم فقط در سایه ملیت و یگانگی هدف‌های ملی قابل حصول است، و بدین دلیل به محض اینکه ملت‌ها با دشواری روبرو میشوند، هرچند هم مدعی داشتن عقاید پیشرفته و تئوری‌های جهانی باشند، همیشه برای دفع خطر به سوابق ملی و احساسات میهن دوستی متوسل میشوند. روسها در دوران جنگ بین‌الملل دوم برای پیروزشدن در جنگ با آلمان خاطره‌ی ژنرال‌های دوران خودکامگی مانند سوواراف و کوتوزاف و جنگ‌های میهنی دوران الکساندر اول را زنده کردند. عرب‌ها در پیکار با دشمنان از توسل به دین مبین که مایه افتخارشان بوده دست کشیدند، و سوابق نژادی ملت عرب را ابزار پیکار قرار دادند. ملیت آنچنان نقش مهم در سرنوشت ملت‌ها بازی می‌کند که سیاهان مرکز افریقا که تاریخشان جز قرن‌ها در بدری و بردگی مطلبی برای گفتن ندارد، به سیاه بودن خودشان که نه عیب است و نه حسن، افتخار می‌ورزند و زیستن در میان تاریکی‌های جنگل‌های استوایی و مانند اشباح بی‌هدف و نقشه زندگی کردن و برای ماه و آفتاب و ستارگان تبیره‌زدن و رقصیدن و سرودخواندن را فرهنگی قابل قیاس با همه‌ی فرهنگ‌های پیشرفته جهان می‌پندارند. در چنین دورانی سزاوار نیست که ایرانی هویت و تاریخ کشور را از یاد ببرد و

برای خوشامد گروهی نوآمده ارزش کارهای کهن را منکر گردد. قوم یهود در جهان امروزی که جهان پژوهش و جنبش و دانش و فن است به کمک افسانه‌های کتاب‌های مذهبی و بزرگداشت نوحه‌سرائی‌های دوران اسیری، و درپردری، و با بهره‌گیری در تاریخ مشوش قومی پیوسته گریزان و هزیمت زده و رنج دیده برای خود حماسه می‌آفرینند، و از افراد رنگارنگ ملتی که هرگروه کوچک آن رنگ نژادی متفاوت از دیگری را دارد و فرهنگی ویژه منطقه خاستگاه خود یعنی فرهنگ آلمانی و روس و انگلیس و عربی را به‌میهن نوساخته خود به‌ارمغان آورده‌اند، توانسته است وطنی برای خود اختراع کند و پاره‌ای از آداب و قوانین باطل شده‌ی دوران فراعنه را به‌جهانیان عرضه کند.

آیا در چنین وضعی افراد و آحاد ایرانی که در تاریکترین ادوار زندگی آدمیان روشن‌ترین و فروزان‌ترین اصول مذهبی آن دوران را به‌جهانیان عرضه کرده و سازمان سیاسی و اداری درخشان و عظیمش مورد اعجاب و تحسین مردم ادوار کهن بوده... و پس از پذیرفتن دین اسلام با صمیمیتی بی‌همانند در راه بزرگداشت آن کوشیده و بخش شگرفی از فرهنگ اسلامی را پایه‌گذاری کرده و بزرگترین دانشمندان و حکماء و شعرا و هنرمندان و نگارگران و معماران مسلمان را در دامن خود پرورش داده است.....

آیا چنین کشور و چنین ملتی باید خود را مقهور مللی بداند که پیوسته ریزه‌خور خوان فرهنگ و تمدن و دانش وی بوده‌اند و به‌قصاص غفلت و کجروی چند زمامدار دوران اخیر که در تشخیص وظائف خود تقصیرهای مسلمی از آنان سرزده، همه کسانیرا که در طرح و بنیان

گذرای کشور دیرپای و پر از مفاخر، سهمی داشته‌اند، محکوم سازند و عوامل اجتماعی دیروز را با تطبیق با موازین امروزی سنجیده و ناهموار معرفی نمایند و غرور ملتی کهن سال را جریحه‌دار کنند؟

### باز هم دربارهٔ زبان آذربایجان

دربارهٔ زبان مردم آذربایجان، گفته‌هایی از دانشمندان ایرانی و تازی در صفحات پیش به‌اجمال آورده شد و فراموش شد که از سفرنامه اولیا چلبی که خود ترك زبان بوده سخنی به‌میان آورم، و چون مدرک مهمی است شرح کوتاهی دربارهٔ مطالب مربوط به زبان آذربایجان از آن نقل میشود.

اولیا چلبی که جهانگرد ترك مردی دانشمند، و با ذوق و کنجکاو بود سفرنامه‌ای نوشته که برخلاف بسیاری از سفرنامه‌های مردم خارزمین که غالباً به مطالب شخصی و کلیات و جزئیاتی از زندگانی خود در سفر می‌پردازند، مطالب دلکش و سودمند و دقیق، دربارهٔ طرز زندگانی مردم و ویژگی‌های شهرهای شهر اعم از زبان و پوشش و خورد و خوراك و حتی ارقام در آن فراوان است. در سفرنامهٔ اولیا چلبی مطالبی دربارهٔ زبان مناطقی که از آنجا گذشته دیده میشود که حاکی از تغییر زبان گفتگو در آذربایجان و بخشی از قفقاز است. اولیا چلبی دربارهٔ مردم نخجوان می‌گوید که زبانشان زبان دهقانی است. منظورش از زبان دهقانی معلوم نشد. زیرا علاوه بر زبان دهقانی اولیا چلبی از زبان پهلوی و فارسی هم نام می‌برد.

نمونه زبان دهقانی: يك، دو، سه، چهار...

سفرنامه  
اولیه  
چلبی

خدا، پروردگار، نان، آب، گندم، ارزن، خواب، ماست، بیا، مرو، پسر، بگوی، کار، کوزه، هاوید، (هوید، بمعنای زین شتر) ۱، باها ۲ (بمعنای آش‌ها).  
 ضمناً می‌گویند که در بیرون شهر، مغولان و ترکمنان هرکدام به زبان خودشان سخن می‌گویند.  
 اولیا چلبی تفصیل دیدارش را با خان تبریز با بیانی دلچسب و کمی طنزآمیز نقل می‌کند. خان برای خوش آمد مهمانهای سنی مذهبتش دستور داده بود که مردم از سب چهارپارگزین، یعنی خلفای راشدین خودداری کنند. با اینهمه هنگامی که نامه وزیر ارزروم، دفتردارزاده، را میخواند و به نام رسول اکرم می‌رسد همه حاضرین مجلس به پا می‌خیزند. هنگامیکه او از خلفای سه‌گانه نام می‌برد جمعی بلند میشوند ولی جمعی دیگر می‌نشینند تا معلوم شود که چندان ارادتی به آن سه تن که مقام خلافت یافته بودند ندارند. سپس می‌گویند با اینکه خان تبریز مردم را از توهین به نام پیشوایان سه‌گانه برحذر داشته بود، مردم به احترام فرمان خان نامهای ابوبکر و عثمان را با سکوت برگذار کردند. ولی هنگامی که نوبت به حضرت عمر میرسد، به قول چلبی در دسر آغاز میگردد، یعنی «حاشا، حاشا» زبان‌درازی شروع میشود.  
 شهر تبریز که اولیا چلبی از آن بصورت «شهر عظیم و قلعه قدیم تبریز دلاویز» نام می‌برد در آن روزگار شهری پهناور و آباد و آراسته بود.

ولی افسوس که در نتیجه زمین‌لرزه‌های پشت سرهم آن شهر آباد که اولیا چلبی دیده بود خراب شد و آن همه مساجد زیبا و قصرها و خیابانها که وصف آن چندین

۱- فروهشتم هویدش تا به کاهل (از منوچهری)

۲- جوجه با، سکبا و شوربا.

صفحه بزرگ سفرنامه را دربرگرفته جز گنبد‌های  
فروریخته و دیوارهای شکسته و قطعه‌های پراکنده‌ی کاشی  
چیزی باقی نماند.

مردم تبریز بقول اولیا چلبی در آن دوره خوش‌رو  
و سفید‌چهره بودند، ولی بیشتر اعیان و اشراف پیرو  
فرق ضاله (؟) بوده‌اند. چند هزار تن فساد و طیب و  
جراح و چشم‌پزشک در آنجا داروخانه و درمانگاه داشتند،  
ولی مردم را اعتماد چندانی بر آنان نبود.

زبان ارباب معارف در تبریز فارسی بود. ولی  
اوشار (افشار)‌ها و طبقات ایل‌گونه لهجه‌ای داشتند که  
آمیخته‌ای از فارسی و ترکی بوده است.

خان تبریز در پذیرائی میخواست با زور دوستانه  
و یا جملاتی زیبا مانند (برادر با جان برابر) اولیا چلبی  
را مجبور به باده‌پیمائی کند. ولی وی مقاومت می‌کند.  
گفتگوی خان با جهانگرد ترك بسیار شیرین و خواندنی  
است، ولی برای ترجمه آن در اینجا مجالی نیست...

در بارهٔ مردم مراغه میگوید این گروه در نهمان پیرو  
مذهب حنفی هستند و زنان آنجا بزبان پهلوی گفت‌وگو  
می‌کنند.

\*\*\*

ممکن است بعضی‌ها به آسانی این مطلب را نپذیرند  
ولی چون جامعهٔ مردان از جامعهٔ زنان در آن روزگاران  
بشتر از امروز مجزی بوده تغییر زبان در میان زنان  
دیرتر انجام شده.

زردشتیان و کلیمیان تهران با اینکه در تهران  
امروزی زبان‌رازی که زبان تهرانیها بوده و فراموش  
شده این دو گروه یعنی کلیمیان و زردشتیان چون

جامعه‌ای جدا از جامعه‌ی مسلمان هستند زبان کهن را هنوز بیاد دارند و با آن سخن می‌گویند. آنچنانکه در روستاهای قفقاز یهودیان گویا با زبانی فارسی‌گونه حرف می‌زنند.

در باره خوزستان باید گفت اکنون

خوزستان

گروهی عرب‌زبان در آنجا بصورت اقلیت

زندگی می‌کنند، و در حدود یک چهارم جمعیت آنجا را تشکیل می‌دهند، زبان رایج این استان در دوران‌های پیشین خوزی بوده است که زبان یکی از شاخه‌های مردم آریائی نژاد آنجا بود. ولی در لایه‌های بالای اجتماع زبان فارسی رایج بوده و مثلاً ابونواس شاعر غزل‌سرای فارسی گاهی جمله‌ای در میان اشعار عربی آورده که نه عربی است و نه جنبه زبان محلی دارد، و فارسی دری است (رجوع شود به مقاله استاد فقید مجتبی مینوی در مجله یغما). اکنون نام شهر اهواز را برادران عرب به عمد (احواز) مینویسند و در مجله‌های عربی که به هزینه دولتی‌های عرب زبان کرانه‌های خلیج فارس در اروپا چاپ میشود، مدعی میشوند که احواز مرکز یک استان متعلق به ایران است که ۳۵۰۰۰۰۰ عرب آنجا زندگی میکنند! این ادعا به دو دلیل بی پایه است: نخست اینکه شماره همه ساکنان خوزستان به سه میلیون تن بالغ نمی‌شود، دوم اینکه بطوریکه میدانیم همه خوزستانیان عرب‌زبان نیستند.

خوزستان در دوران هخامنشیان و ساسانیان از مراکز

ایرانی‌گری بوده.

شهر مدائن و گندی‌شاپور و شوش در خوزستان و

یا در مجاورت آن قرار داشت، اکنون هم عربی‌زبانان در

آن سرزمین اقلیتی هستند که در چند قرن اخیر به تدریج

از منطقه سواد کوچ کرده به ایران آمده‌اند، و چون این

گروه در دشتهای سرزمین اصلی چادر نشین بوده اند در دشتهای خوزستان هم زندگانی بدوی را ادامه دادند و در بیرون آبادیها منزل گزیدند. عرب زبانان خوزستان چون در بیرون شهرها زندگی می کنند ناچار نقش مهمی در زندگی منطقه بر عهده نداشتند، ولی گاه بیگاه کسانی که هرگز گامی در راه آسایش مردم و آبادی منطقه بر نمی دارند فریب خورده و با کسانی که دشمن آرامش ایران هستند، غافلانه هم گام شده اند. اکثریت مردم این منطقه که دامنه منطقه لرستان بشمار می آید از لرها یا فارس زبانان بومی و یا از مردمان مناطق دیگر هستند که به خوزستان آمده اند. عرب زبانان اقلیتی هستند که ایرانیان دیگر آنان را محترم میدانند و دوست میدارند بشرط اینکه این گروه که در سرزمین ایران زندگی میکنند خود را ایرانی حس کنند و فرهنگ ایرانی را فرهنگ خود بدانند.

\*\*\*

در گذشته چون پیوستگی به آل و تبار پیامبر بزرگوار با ملیت ایرانی در يك جهت سیر می کرد و عامل زبان مانند امروز وسیله اعمال نفوذ بیگانگان نبود عرب زبانان این منطقه که شیعه بودند خود را ایرانی و رعیت دولت ناتوان ایران میدانستند، و همزیستی آنان با ایرانیان فارسی زبان هیچگونه دشواری در بر نداشت. بدبختانه پس از آنکه عثمانیها از عراق رانده شدند بارفتن آنان يك نوع نظارتی که ایرانیان در تعیین فرمانداران عتبات داشتند از بین رفت.

ناسیونالیسم افراطی عربی که بر اثر تشکیل دولت نیمه کاره عراق همسایه جنوب باختری ایران به خشونت



و انحصار جوئی گرائید نام عربی را برای نژاد عرب و  
آمال و آرزوهای عرب اختراع کرد و در نتیجه منکر وجود  
بیش از یک میلیون تن ایرانی مهاجر و دو میلیون کرد و  
اقلیت‌های کوچک ترک و آسوری در این کشور نوزائیده  
شد و اقلیت سنی مذهب این کشور حق حاکمیت برای  
اکثریت شیعه آن سرزمین قائل نشد.

اقلیت خوزستانی که بیکی از فروع زبان عربی  
سخن می‌گویند، باید در نظر بگیرند که در کشور ایران  
مهمانانی هستند که ایرانیان بر اثر همت بلند و طبع  
سازشکار خود آنان را در مالکیت خانه‌ای که به آنجا وارد  
شده‌اند شریک می‌دانند. کشاورزی بهبهانی و بازرگان  
دزفولی، فرقی میان آنان با مردم شیراز و یزد قائل  
نیست و همه را به یک چشم نگاه میکند. ولی شرط  
ادامه روابط دوستانه میان ایرانیان بومی و ایرانیان  
عربی‌گو اینست که عربی‌زبانان سعی کنند که با  
فراگرفتن فارسی و احترام به فرهنگ کشور که در  
آنجا ساکن‌اند شریک باشند و زبان عربی آنان وسیله  
دوستی بیشتر ایرانیان با اعراب کشورهای دیگر باشند.



در سالهای نخستین قرن بیستم اندیشه  
گرد آمدن همه افراد یک نژاد در زیر پرچم  
یک دولت در میان برخی از مردم اروپا رواج  
یافت. روسها کوشیدند همه گروه‌هائی را که بیکی از  
زبانهای اسلاو و سخن میگفتند ضمیمه امپراطوری روسیه  
کنند، باین گروه در آن دوران پان اسلاویست نام دادند.  
بدیهی است لازمه این کار مثله کردن امپراطوری اتریش  
و هنگری و قطع بخش‌های شمالی و جنوبی آن مثل کشور

چک‌ها و اسلاوونها Slavon و روتنها Ruthene و بخش‌های دیگر از یوگوسلاوی و تصرف قطعی کشور لهستان بود. متأسفانه این نهضت بکلی يك طرفه بود، یعنی روسها همه سرزمینهای اسلاو را میخواستند تصرف نمایند، ولی از سرزمینهای غیر اسلاو هم رفع تصرف نمیخواستند بکنند. بلکه روز بروز بردامنه نفوذ خود در کشورهای مسلمان آسیای مرکزی و ملل ترك نژاد سیبری و کشورهای کوچک کرانه بالتیک می‌افزودند، و درحقیقت به اشکالات زندگی مردم روسیه که در آن دوره ملتی عقب‌مانده و خرافاتی بودند می‌اندیشیدند.

نهضت پان‌ژرمانیستها که میخواستند همه ملل آلمان‌زبان را در کشوری واحد گردهم جمع کنند نهضت دیگری بود که تابع عوامل و مقتضیات دیگر بود. مردم آلمان در طول تاریخ گذشته‌ی خود بر اثر نداشتن سرحدات طبیعی با مطامع و یاسیاست همسایگان که صدای بخش‌های آلمانی به‌سودشان بود مواجه بود.

سیاست فرانسه که در سده‌های ۱۷ و ۱۸ قوی‌ترین و غنی‌ترین و پرجمعیت‌ترین دولت اروپا بود مبنی بر مانع شدن از تمرکز آلمانی‌نژاد بود و تقسیم آلمان به دو کشور خاوری و باختری و حکومت‌دولتهای چهارگانه در برلن دنباله همین سیاست است.

بهر حال چون همه اندیشه‌های حق و پان‌تورانیسم یا ناحق اروپائی در خاورزمین دنباله‌روهائی پیدا میکند، ترکهای عثمانی به نوبه خود «پان‌تورانیسم» را اختراع کردند و رؤیای یکی شدن همه ترکهای جهان از یاکوت‌ها و تنگوزهای سیبری و اویغورها و ازبکها و ترکمانها و ترك‌زبانهای قفقاز و ایران را در ردیف آمال ملی قرار دادند.

البته دولت همسایه ما ترکیه مدتی است از مقاصد دار و دسته پان تورانیستها صرف نظر کرده و با ایران روابط دوستانه و صمیمی دارد، و ترکان و ایرانیان دوام دوستی متقابل و آسایش و امنیت هر دو کشور را از یزدان پاك خواستارند، با اینهمه بی مناسبت نیست که گزارش کوتاهی از عواملی که پس از جنگ جهانی اول در روابط دو کشور تأثیر داشته در اینجا به اطلاع خوانندگان برسانیم.

در آن دوران تنی چند از نویسندگان ترك با پیروی از مرام پان تورانیسم مدعی شدند که آذربایجان سرزمینی است که از روز اول ترك زبان و ترك نژاد بوده، و بی جهت از توده ملت‌های ترك زبان جدا مانده و هم اکنون باید به گروه ترك‌های متحد شده اروپا و آسیا پیوندد. از پرچم‌داران این گروه که میخواستند ترک‌های ترکیه و ترکستان متحد شوند باید از روشنی بك و سلیمان نظیف نام برد. روشنی بك در یکی از روزنامه‌های مشهور عثمانی به نام «اطلاع» مقاله‌هایی در این زمینه می‌نوشت و به دولت ایران و ملت ایران حمله می‌کرد. میگفت دولت ایران آذربایجان را استثمار میکند و به آنان اجازه نفس کشیدن نمیدهد. باید هرچه زودتر به کمک این مردم ستم‌دیده شتافت...

بطوریکه میدانیم پس از جنگ جهانی

اول يك دسته دز دیرانیان از ایران

شور  
ایراندوستی

مهاجرت کرده و در برلن انجمن ساخته

بودند. در این مجمع که شادروان محمد قزوینی و حسن

تقی‌زاده و شادروان غنی‌زاده و شادروان رضازاده

شفق عضویت داشتند و ناچار از مقاصد ترکان عثمانی

خبردار بودند و از اینکه يك خطری نو، یعنی خطری غیر از

خطر روسیه و انگلیس ایران را تهدید میکند رنج می بردند. در پاسخ حملات روشنی بیک و سلیمان نظیف دوتن از این گروه یعنی شادروانان غنی زاده و رضازاده شفق رساله های کوتاهی به زبان ترکی اسلامی نوشته و در ایران و عثمانی پراکندند. مطالب این دو رساله و مدافعات صمیمی نویسنده گان آن از مردم ایران و کشور ایران و عواطف میهن دوستی که در درون این دوتن آذربایجانی موج میزد برای مردم امروزی ایران که غالباً خواب سخن گفتن و نوشتن به زبانهای بیگانه مانند، انگلیسی و روسی را می بینند قابل تصور نیست. ترجمه و مطالعه این قبیل نوشته ها برای جوانان امروزی واجب است تا ببینند که شور ایران دوستی در میان ایرانیان آنروز چه اندازه گسترش داشت، شوری که بر اثر دوام حکومت فردی در میان ملت ایران آهسته آهسته از میان رفته و یاکمتر شده. عیناً مانند مجسمه های سنگی حاشیه ی بیابان های مصر که پیوسته در معرض فرسایش بادهای طوفانی بوده و در نتیجه شکل اصلی را از دست داده. یعنی از یک سو پایه ها در شنهای روان پنهان شده و سرودست و ملامح صورت در جهت وزش باد شکل گرفته و اثری که شور و عشق سازنده بوجود آورده بود اینک تبدیل به قطعه سنگ هائی شده که گوینده هیچ اندیشه و مقصدی بنظر نیاید.

نگارنده عقیده دارد که ایرانی بودن  
هنر زنده ماندن و ایرانی ماندن، و دوام احساس مبهم  
سپیم بودن در سرنوشت مردمی که بر روی پشته  
(نجد) ایران سالها برای زنده بودن و روشن نگاه  
داشتن مشعل فووزان تمدن، پیکار کرده اند «هنر»  
است، و در این هنر مردم آذربایجان و کردستان و اصفهان

و شیراز و کرمان همه باهم شریک هستند.  
تصور میرود که اگر کلمه هنر را برای زنده ماندن  
افراد ملتی در سرزمینی بکسار بردم این نظر حاکی از  
غرور بی جا و یا دعوی برتری نژاد ایرانی بر نژادهای  
دیگر نیست و من می خواهم از معایب و نواقص مسلم  
مردم ایران چشم پوشیده و دنبال هنرهای موهوم برای  
آن بگردم. ولی اگر بادیده انصاف به مجموع تاریخ و  
جغرافیای کشور ایران بنگریم می بینیم که نام ایران  
در دوران چند هزارساله تاریخ کشور بارها از صفحه های  
تاریخ پاک شده و بر اثر حملات یونانی ها و غزان و مغول ها  
و روس ها بارها آب از سر این مردم گذشته، ولی درست  
در هنگامی که تصور می شد این کشور با زندگی بدرود  
خواهد کرد، این کشور فرسوده یکباره از میان آبهای  
خروشان دریای حوادث زنده تر و شاداب تر بیرون آمد، و  
زندگی از سر گرفت.

\*\*\*

آری نگارنده دوام هستی این مردم مقاوم را در  
این سرزمین نامهربان، پس از همه حوادثی که به خود  
دیده «هنر» می دانم و تازه کدام ملت هست که وجود خود  
را شاهکار هنر نداند. از اسکیموهای سرزمین های یخ زده  
شمال گرفته تا «پیگمه» ها یعنی کوتوله های مرکز افریقا  
همه چنین می پندارند که خداوند بسیط زمین را برای  
آنها گسترده و ابر و باد و مه و خورشید برای تأمین وسایل  
زندگی آنان درکارند. آری هیچ ملتی نیست که وجود  
خود و ایل و تبار و تیره و نژاد و کشور خود را پایه  
اصلی آفرینش جهان و مقصد دائره امکان نداند.  
در وندیداد هنگامیکه زردشت سرزمینهای ایران

باستان را یکی یکی می‌شمارد، میگوید که خداوند هر سرزمینی را برای ساکنان آن دوست داشتنی و شیرین خواسته.

پل والرئ نویسنده معروف فرانسوی می‌گوید که ملل جهان مانند بازیکنانی هستند که هر کدام ورقهائی در دست دارند. بعضی‌ها برگهای برنده و به اصطلاح آتو-های بزرگ و فراوان دارند، دیگران یا آتو ندارند و یا اصلا ورقی بدست نگرفته‌اند. با اینهمه اینها در سر میز بایک اندازه غرور و جدی تلقی کردن بازی می‌نشینند. اگر ملتی مانند یونان و روم همه هنر جهان باستان و نام فیلسوفان نامدار مانند ارسطو و افلاطون و سقراط و یا هنرمندانی مانند پراکستیل و فیدئاس، و یا نام نویسندگانی مانند اشیل و سوفوکل و آری پید را بزمین می‌زند دیگری با غروری بیشتر ورق آتیلا و سرزمین-هائی را که در زیر سم اسب وی الی الی حاصل شده، و چنگیز و قتل عام عجیب شهر جرجانیه‌ی خوارزم و نیشابور، و امیر تیمور و کشتار اصفهان و سیستان و شاید نام جلادان جنگل کاتین را روی میز بازی می‌چیند. حال از خود می‌پرسیم، ایرانی در سر میز بازی جهانی چه برگهای برنده را روی میز خواهد چید؟ آری هنر ایرانی دوام احساس ایرانی بودن است. هنر ایرانی در اینست که ایرانی در هنگام شکست و پیروزی اعتدال را مراعات می‌کند. ایرانی شاید پس از شکست خانه و کاشانه و ایل و تبار و کار و زندگی را رها کند و به بیابان سرنهد و پس از پیروزی کشوری را تصرف کند و مردم آنرا بنده و رعیت خود سازد. ولی همین مردم که از خانه و شهر خود می‌گریزند مقداری راه و رسم و اندیشه و سلیقه و ذوق را با خود می‌برند و هر کجا بروند

طرز برخورد با زندگی و عقاید ملی را تا حدی زنده نگاه میدارند. در حال پیروزی هم ایرانی به کشتار دسته جمعی مردم نمی پردازد و به اندیشه های مردم رویهمرفته احترام قائل میشود. هنر دیگر مردم ایران اینست که آنچه ناگفته شده در شرایط جغرافیائی دشوار، و با وجود حوادث تاریخی ناگوار ایرانی مانده و اگر هم در عروق مردم امروزی این کشور خون اعقاب و اخلاف داریوش جریان ندارد از نظر روح و روان، خود را ایرانی و همدرد گذشتگان میدانند. از اینکه کورش جوانمردی کرده و پادشاهان و زمامداران شکست خورده را برخلاف روش بسیار جاری آنروز و کمابیش جاری امروز بردار نزد و یا در آتش نسوزاند و قوم اسرائیل را پس از قرنهای از اسارت رهائی بخشید برخود می بالیم و از اینکه خشایار شاه شهر زیبای آتن را آتش زد و شکست خورده و خائب و خاسر از آنجا برگشت آزرده میشویم و تحت تأثیر شهامت و پهلوانی شاپور در محاصره شهر آمد قرار می گیریم. آمین مارسلن که خود حاضر معرکه بوده است می گوید شاپور با قدی بلندتر از همه سرداران و سربازان در میان باران تیروز و بین لژیونرهای رشید رومی بی آنکه از خطر بهراسد جوانمردانه جنگید و ترس را به دل خود راه نداد. ما همه از سرنوشت نکبت بار شکست و مرگ سلطان جلال الدین خوارزمشاه که با همه رشادت نتوانست جلو سیل لشکریان مغول را بگیرد ناراحت میشویم.

ممکن است گفته شود که در هر کشوری سوابق تاریخی موجود است و داشتن احساس مشترك و ممتد در طی قرون منحصر بما نیست. این مطلب کاملاً صحیح است و هیچ يك از ملل جهان ترجیح ذاتی بر دیگران ندارد،

و برتریهای موجود نتیجه تأثیرات زمان و مکان است. با اینهمه نمیتوان منکر این مطلب شد که میان مصریان دوران فراغنه و مصریان امروز هیچگونه نزدیکی وجود ندارد و هیتی‌هایی که در آناتولی زندگی می‌کردند وجه اشتراکی با ترکیهای امروزی ندارند و عراقیان خود را بابلی و آسوری حس نمی‌کنند.<sup>۱</sup>

از پدیده‌هایی که در اثر دگرگونی اوضاع در ایران به وجود آمده تصور کم ارزش شدن گذشته‌های ایرانیان و شك و تردید دربارهٔ یگانگی مردم آن، و عدم لزوم پاسداری از مرزها و قلمروها، و دارائی‌های مادی و معنوی مردم ایران است. گروهی که شاید از دولتهای پیشین رنج دیده و از ترس آن دستگاه ستم‌پیشه‌هاوز بانها برداشته‌شده، چنین می‌پندارند که هنگام آن رسیده که همهٔ حساب‌کهنه‌های گذشته را با مردم ایران و تاریخ و سرزمین ایران و کیش ایرانیان پاک نمایند، محرومیتها و بی‌همتی‌های پیش‌آمده را به حساب گذشتگان بگذارند، نوشته‌ها و یادگارهای ادوار کهن را اگر با اندیشه‌های برخی از پیشگامان جنبش‌های چپ‌گرا و راست‌گرا هم‌آهنگ نباشند از سکه بیندازند، کتابها را از نام بزرگان شعر و ادب و سیاست ایرانی بپیرایند و همهٔ مسائلی را که در طول سالیان دراز در کشور طرح شده یا نشده، با ملتی که اکنون خود را از یوغ فشار دستگامی جابر آزاد حس می‌کند تصفیه نمایند. در حالیکه دوام این

پاسداری  
گذشته  
ایران

۱- ضمیر مشترکی که افراد گروهی را در زمان و مکان باهم یکی کرده و قبایل راملتی واحد مینماید در میان آنان وجود ندارد در حالیکه ملت ایران همه در همهٔ ادوار تاریخ گاهی تیره و گاهی روشن خود ایرانی بودن خود را فراموش نکرده‌اند.



دگرگونیه‌ها و نتیجه‌گیری از آن، ایجاب می‌کند که همه با هم در اندیشه بازسازی کشور و تأمین آزادیها و تلقین اندیشه ایران‌دوستی یکدل باشند و توجه کنند که ایرانیان امروز در سرنوشت کشور نقش مؤثر و اصلی را بر عهده دارند. انقلاب و ظائف سنگین‌تر و دشوارتر برای هر ایرانی بوجود آورده است و معنای نهضت عظیم ملت ایران این نیست که بعضیها تصور کنند که اکنون هنگام تقسیم غنائم و یا مرده‌ریگ در گذشتگان و یا انتقام‌جویی رسیده است. ما در دورانی زندگی می‌کنیم که گرگهای استعماری از بیغوله‌ها بیرون دویده و به نفع بره‌های رمیده شعار می‌دهند و می‌گویند سازنده جهان دشت و بیابان را برای چرای گوسفندان آفریده نه برای ریاست و فرمانروائی شبانان. باید به بره‌ها آزادی داده شود تا بتوانند راه بیشه‌ها و صحاری را پیش بگیرند و هر جا خواستند بروند و چوپانان را از رنج دیده‌بانی و گرما و سرمای تابستانی و زمستانی رهائی بخشند.

شك نیست گرگانی که به بره‌ها جدائی از گله را توصیه مینمایند قصدی جز گرفتن و دریدن آنان را ندارند و سخن حق را در راه برآوردن مقاصد باطل به زبان می‌آرند. ۱... مردم ایران میدانند که گرگانی که پیوسته برگرد این حظیره روانند<sup>۲</sup> چه نیاتی را در سر می‌پروراند، و اندرزا و راهنمائی‌هایشان نقابی است که غرض‌ها و طمع‌ورزی‌ها را با آن میپوشانند، آری ایرانیان هنگامی موفق به پاسداری در مرزها و حفظ منابع ثروت و یادگارهای کهن و آثار نیاکان خواهند

۱- کلمه حق یراد به الباطل

۲- گرگ همیشه بر این حظیره روان است (منوچهری)

بود، که بتوانند دگرگونی مبارک ایران را در محدوده‌ی خواسته‌های مردم ایران دوست آشنا به وضع روزگار، نگاه دارند، و به فریب و افسون بیگانگان که گاهی هم از دهان خودیها بیرون می‌آید، گوش ندهند.

مردم ایران اگر وضع ناپسندی را که بروی تحمیل شده بود درهم ریخته‌اند مطلقاً برای این کار نبوده که ایرانی بودن بایستی فراموش شود و مردم خود را از ملیت ایران و فرهنگ و هنر ایران مستغنی بدانند، و جای را برای منش‌های کهن و یا نو که ره‌آورد بیگانگان و باز-ماندگان ادوار خودکامگی است باز کنند.

در طول چندین ده سال حکومت فردی که هدف اصلی دستگامهای آموزش و پرورش آن تجلیل از يك تن یا يك خاندان بود، و تاریخ ایران و مردم آن بعنوان ضمیمه‌ی ضروری برای بزرگداشت زمامداران روز تنظیم و یا تعلیم میشد، و از کوشش‌های مردم این سرزمین برای تأمین و دوام فرهنگ و زبان و سنت‌های کهن سخنی بمیان نمی‌آمد، و حتی پایه‌های میهن‌دوستی که در جهان امروزی تنها عامل مؤثر در تکوین و بقای ملیت است، روز بروز سست تر می‌گردید، و بجای آن اندیشه‌های بیگانه و سازمانهای اجتماعی دور از طرز فکر و نیازمندی‌های مردم ایران تعلیم داده میشد، و در نتیجه گذشته‌های باشکوه کشور از یادها رفته بود. اما اکنون که عوامل زورگویی از میان رفته به جای نقل سرگذشت راستین بزرگان ایران زمین، به ذکر کج رویهای پاره‌ای از زمامداران دوران باستانی قناعت میشود، گویی در میان همه‌ی کسانی که در بخش‌های مختلف جهان فرمانهای ناروای خود را بر مردم تحمیل کرده‌اند فقط ایرانیان بودند که بیدادگری را بنیاد نهادند و در جهان رواج

دادند. تازیان که بر اثر تأئید یزدان پاك و پیشوائی بزرگان دین تابناك، توانستند به سرزمین نیاکان مادست بیابند، جز در مواردی که سرداران تازی عاری از جنبه های مردمی<sup>۱</sup>، با مردم منکوب ایران سروکار پیدا کردند، رویهمرفته مردم ایران را شایسته بزرگداشت می-انگاشتند و از ایرانیان بویژه سران دوران ساسانی با احترام یاد می کردند.

ایرانیان نباید فراموش کنند که هیچیک از زمامداران ایرانی دوران باستانی در ستمگری و نژادکشی به پای مردانی مانند برخی از عمال دوران اموی، همچون حجاج ابن یوسف، و یا مغولان و ترکان مانند، چنگیز و تیمور و توقتمش و صدها نظائر آنان نمی رسد. داستان قتل عام مزدکیان که بی شك افسانه بی سروتهی بیش نیست، بدبختانه در دست ایرانیان مازوشیست<sup>۲</sup> یعنی خودآزار بهانه ای شده تا همه خدمات ایرانیان را بجهان تمدن و بویژه تمدن اسلامی منکر بشوند.

---

۱- مانند قتیبة ابن مسلم الباهلی

## پایان گفتار

مردم آذربایجان و کردستان و مناطق همانند آن باید بدانند که از چند عامل که مردم کشوری را به هم می‌پیوندد، یعنی پیوندهای جغرافیائی و تاریخی و نژادی و مذهبی و اقتصادی و زبانی و فرهنگی، نمیتوان گفت کدام عامل مهمتر و اصلی‌تر است.

عامل جغرافیائی بی‌تردید عامل بسیار مهمی است، یعنی برای اینکه ملتی بوجود بیاید و ببالد و گسترش یابد، باید زمینی در اختیار تیره و نژادی که آهنگ همزیستی دارند باشد. ولی این عامل از همه عوامل دیگر ناپایدارتر و دگرگونی‌پذیرتر است. آری ملتی مانند ملت ایران میتواند سالیان در سرزمینی زندگی کند، زمین را بارور کند، آبادیها تشکیل دهد و تمدنی بوجود آورد. ولی کافی است که گروهی، یا مردی داعیه‌طلب و متجاوز، نقشه نابودی و یا الحاق آنرا در سر بپروراند و مانند مغولها و دیگران به مردمی آرام و آسوده بتازد، شهرها را ویران کند و از کشتگاههای آباد بیابانها بسازد، و یا مانند جهانگشایان چپ‌گرا دینها را بی‌ارزش فرض کند، زبانها را تغییر دهد و خطوط

مرزها را با رنگهای نو مشخص سازد.



وجود تاریخ مشترك هم از عوامل بوجود آمدن ملت‌هاست. بدبختانه تاریخ بشر جز يك رشته کشتنها و کشته‌شدنها و پیروزیها و شکستهای ناروا چیزی نیست. جنگک چیزی در ردیف تندبادهای کشورهای گرم است (Tornado). این تندبادها را همدستی عوامل جوی به وجود می‌آورد. روزی چند هوا را منقلب می‌کند، باد با شدتی برون از حیطة تصور می‌وزد، دریاها خروشان میشوند، موج‌ها پشت سرهم به کرانه‌ها هجوم می‌آورند، ولی پس از مدتی فریاد باده‌ها فروکش می‌کند، و از صحنه‌سازی طبیعت چیزی جز خانه‌های ویران، کشت‌گاه‌های درهم ریخته، و مردمی پریشان حال چیزی برجای نمی‌ماند. ولی اگر طوفان در ویرانگری به جهانگشایان همانند است، با همه ویرانگریها دیگر احساس غرور نمی‌کند، تندیس خود را در چهارراههای شهرها نصب نمی‌کند. نام خودش را در صفحه‌های پر آشوب تاریخ ثبت نمی‌نماید...

بهر حال تاریخ آدمیان و هنگامه کشت و کشتارهای جباران و پیشوایان مرامی که جز جا بجاشدن ملل و سقوط و یا انحطاط تمدنها و هدر رفتن و جانبازی‌های مدافعان باروهای شکسته سودی دربر ندارد، و چنین پدیده‌ای شایسته‌ی هیچگونه اعجاب و تجلیل نیست.



در موضوع نژادها هم آن قدر عقیده‌های متناقض گفته و نوشته شده است که نمیتوان معلوم کرد نژاد در چه

حد در سرنوشت ملت‌ها تأثیر دارد. ولی مسلم است که نژاد خالص در جهان وجود ندارد و هر جنگ و آشوبی هم به آمیختگی نژادها کمک می‌کند.

مذهب هم پدیده‌ایست که تابع نیروها، سیاست و عوامل اجتماعی است. بدیهی است تا روزی که پیروی از کیش در کشوری رواج دارد، عامل مذهب مهم‌تری، همه عوامل در تکوین منش مردم و شخصیت ملل خواهد بود. ولی فراگیرترین کیشها مانند کیش کهن روم، و کیش ملی ایرانیان، و کیش هندوان در بخش عظیمی از هندوستان بر اثر حمله‌های کیش‌های تازه نفس‌تر از میان رفته‌اند.

نگارنده این سطور عقیده دارد که تنها

عاملی که در پایداری ملت‌ها نقش اصلی

فرهنگ

مشترک

را بر عهده دارد، فرهنگ مشترک

است. مردم آذربایجان فرهنگی دارند که با فرهنگ مردم ایران جز زبان گفتگوی روزانه، جنبه‌های مشترک دارد. اندیشه ایرانی که اندیشه مردم شهر نشین و روستا نشین و کشاورز و هنرور است با اندیشه مردم آذربایجان از هر حیث همانند است. آذربایجانی زندگی را در درون خانه‌های محصور، با اطاق‌های پر نقش و نگار، با درخت‌های سایه‌گستر یا بارور در کنار جویباری با آب‌های روشن مجسم می‌سازد، و در صورت کوچ کردن از زادگاه خود مردم سرزمین‌های دیگر یعنی کاشی و یزدی و شیرازی را خویشاوند خود می‌شمارد. نقشه خانه و باغ و بازار شهر خود را در شهرهای دیگر ایران بازمی‌یابد. در خورد و خوراک و پوشاک و شوخ‌طبعی و توجه به گذرا بودن روزهای زندگی و بی‌اعتباری روزگار، خود را با دیگر مردمان ایرانی نژاد یکی می‌بیند. افسانه‌های

کهن ایران را از آن خود می‌پندارد. حافظ را شاعر دل خود، فردوسی را همسفر و رفیق رزمگاهها، سعدی را مشاور امین و بصیر خود می‌داند. مجموع نثر و نظم فارسی اعم از کلیله و دمنه و گلستان و دیوان صائب و پنج گنج نظامی و دیوان خاقانی، هر کدام اثری مبهم‌ولی استوار در روحش برجای نهاده، وی مانند همه ایرانیان که از مهاجمات دیگران رنج برده‌اند و زور شنیده‌اند و خانمان‌ها را بر بادرفته دیده‌اند از روزگار، درس‌مدارا با ستمگران را فرا گرفته‌اند.

فرهنگ ایرانی شعر را غذای روح مردم کرده و هیچ ایرانی و آذربایجانی نیست که در هرگامی که در زندگی بر میدارد بیت مناسبی همراه آن نسازد. روزی بود که کاروانیان با بانگ‌درای اسبها و شتران ترانه‌های فارسی می‌خواندند و امروز هم در پشت کامیونها و اتوبوس‌ها که کاروانیان امروزند، اشعاری درباره بی‌اعتباری زمان و خطراتی که مردم زندگی‌ها را تهدید می‌کند می‌نویسند.

ایران سرزمینی است که مردم آن درست در هنگامی که امیر تیمور شهرهای زیبا و باشکوه آنرا درهم می‌کوفت زیباترین غزلها را میسرودند. جهان گشایانی که با کشتار مردم بشهرها و آبادی‌های کشورها دست یافته بودند فرآورده‌های ایرانی، بافته‌ها و فرش‌های خانه‌های کشتگان را مایه آرایش کاخ خود میدانستند، و هم‌اکنون قالی‌های بافته‌ی تبریز و جوشقان و اصفهان و کرمان و هرپس آرایش دهنده موزه‌های هنرهای زیبا در سرتاسر جهان است. نقوشی که هنرمندان و هراتی و سمرقندی و رازی و شیرازی آفریده‌اند هنوز

در همه جا مورد تقلید است و ایرانی در همه سرزمینهای  
ناشناخته همواره به نقش‌های آشنا برمیخورد و طرز  
برخورد خود و نژاد خود را در چند خط زیبا باز می‌یابد.



---

-۳-

اهم مراجع  
مربوط به زبان آذربایجان

---

در عهد ما مورد تأیید است و ایرانیان هر چند ستمدیده‌ای  
تجدیداتی در امور کشورشان آید تا در صورتی که اصول  
و حقوق مردم را در نظر نگذاردند و تنها مال می‌بندند.

-۲-

و جاهدان

و اصولی که آن را در این جا می‌بینیم

## آذری یا زبان باستان آذربایگان

از احمد کسروی. چاپ پنجم. تهران. ۶۷ صفحه

روانشاد کسروی در موضوع مطالعه در زبان قدیم آذربایجان پیشرو همه کسانی است که در ایران دربارهٔ زبان آذری به بررسی پرداخته‌اند. کتابش به چند زبان بیگانه ترجمه شد و نوشته‌اش راه‌گشای همه دانشمندانی است که علاقمند به تحقیق درباره زبان قدیم آذربایجان هستند.

در دورانی که رساله مرحوم کسروی منتشر شد، مطالب آن بسیار تازگی داشت زیرا که تا آنروز هرچه دربارهٔ زبان آذری و گسترش زبان ترکی گفته میشد جنبهٔ حدس و گمان داشت، مدارک فراوان بود ولی همه در کتاب‌ها و نوشته‌ها پراکنده. پیش از وی دربارهٔ زبان‌هایی که به صورت یادگار از دوران‌های گذشته باقی مانده بررسی نشده بود. دوبیتی‌های شیخ صفی‌الدین و اشعار کشفی و مغربی میان پژوهندگان ناشناخته بود و درباره زبان هرزندوکرینگان و خلخال مطالعاتی انجام نشده بود، و باین دلیل میتوان گفت که استنباط‌های مرحوم کسروی در آن دوران جنبه کشف و کرامت داشت. ولی اکنون

مطالعاتی که بعد از آن مرحوم انجام شده مفصل تر و دقیق تر است، ولی بهر حال معلوم نیست که اگر آن مرحوم راه را نشان نداده بود مطالعات تاتی‌شناسی گسترش امروزی را می‌یافت.

از نکاتی که مرحوم کسروی به آن پی برده بود تبدیل حرف د به ر است آنچنانکه حکم آباد که محله و نشمین خود مرحوم بود به هکماوار بدل شده، و ده هانظائر آن. ضمناً اگر گاهی هم تعبیرات دور از ذهن در نوشته‌هایش دیده میشد، مثلاً در مورد قارقا بازاری که منطقه ناهمواری است در فاصله میان آذرشهر و مراغه، شاید هم به حق، تصور کرده که واژه قارقا از کراکیس یونانی می‌آید که بمعنی یکشنبه است.

### گویش کرینگان (تاتی)

از یحیی ذکاء - تهران - ۱۳۳۲ - ۶۵ ص

کتاب آقای یحیی ذکاء کتابی بسیار کامل و عالمانه است. در آغاز کتاب اطلاعات عمومی درباره سرزمین کرینگان که در منطقه قراجه داغ (ارسباران) واقع است، داده شده. سپس درباره زبان تاتی بطور کلی، و بعد درباره واژه‌ها و جمله‌های تاتی به تفصیل بحث شده است.

### تاتی و هرزنی - دولم‌جه از زبان باستان آذربایجان

از عبدالعلی کارنگ - تبریز ۳-۱۳ - ۱۶۰ ص

شادروان کارنگ در گفتار نخست فصل اول، درباره آذربایجان در سالهای پیش از اسلام بحث کرده و در پایان فصل نتیجه گرفته که تا پایان پادشاهی ساسانیان، زبان مردم آذربایجان شکل تحول یافته‌ی زبان مادی بوده

و ریشه آریائی داشته است و زبان ترکی تازمهور اسلام  
راهی به ایران و آذربایجان نداشته.

در فصل دوم نویسنده دانشمند پاک درون فصلی  
بسیار فاضلانه و بی تعصب درباره عوامل شیوع زبان  
ترکی در آذربایجان و اصالت زبان فارسی و آذری در آن  
سرزمین فراهم کرده که هر کس بخواهد درباره تحول  
زبان در آذربایجان پژوهش کند از مراجعه به آن بی نیاز  
نخواهد بود.

### زبان کنونی آذربایجان

از دکتر ماهیار نوایی - تبریز - ۱۳۳۳ - ۱۴۵ ص

جامع ترین و کامل ترین نوشته درباره زبان امروزی  
آذربایجان است. استاد نوایی همه یا بیشتر واژه های  
معمول در زبان ترکی امروزی را بررسی کرده و دریافته  
که غالب واژه ها که ترکی فرض شده و به پیروی از روش  
عمومی زبانهای آریائی تلفظ ترکی گونه دارد از اصل  
آذری یا فارسی و یا عربی معمول در زبان فارسی است.  
این کتاب برای همه کسانی که بخواهند درباره پدیده  
تغییر زبان آذربایجان و زبان امروزی منطقه در رابطه  
با زبان فارسی بررسی بکنند مأخذ کامل و گرانبهایی  
است.

### خلخاللی یک لهجه از آذری

از عبدالعلی کارنگ - تبریز - ۱۳۳۴ - ۱۳ صفحه

شادروان کارنگ، که امروز باید از وی به صورت  
دوستی از دست رفته یاد کرد، مردی مسلمان متدین و  
ایرانی متعصب، و انسانی پاکیزه و دانشمندی کوشنده  
بود، درباره زبان آذری کار می کرد. شادروان کارنگ در

زبان روستای کجیل که تاتی است و به آن در محل زبان خلخال یا سچل میگویند بررسی‌هایی کرده و گزارشی دقیق عالمانه در اختیار جویندگان گذاشته.

از زبان خلخال چندی واژه در اینجا می‌آوریم.  
زمی بمعنی کشتگاه که هنوز هم در آذربایجان به همین صورت باقی است.

اشونا = امشب

درون = ارون

گردیسن = گردش

پیله = بزرگ (پیله پسر درگیلکی - پسر بزرگ)

### گویش گلین‌قیه (هرزندی)

از یحیی ذکاء - تهران - ۱۳۳۶ - ۴۴ ص

آقای ذکاء که اکنون در ردیف اول پژوهندگان درباره زبان آذری است، خود به روستای گلین‌قیه رفته و در محل واژه‌نامه‌ی نسبتاً جالبی از زبان آذری کهن فراهم کرده‌اند، درباره مردم گلین‌قیه می‌گوید:

جمعیت دیه در حدود ۳۰۰ خانوار و نزدیک ۳۵۰۰ تن می‌باشد. مردم گلین‌قیه از نظر صفا و راستگویی در میان روستائیان آذربایجان انگشت‌نما هستند.

اینک چندی واژه از زبان هرزندی:

آتا = پدر

دده = مادر

وی = عروس (با Wedding انگلیسی مقایسه شود)

ویوه = عروسی

سوپه = کره‌خر (در تبریز این واژه بشکل سوپا

معمول است)

## گوش آذرى

متن و ترجمه و واژه نامه‌ى رساله‌ى روحى انارجانى

پژوهش از رحيم رضا زاده ملك - تهران - ۱۳۵۲ - ۱۸۸ ص

مؤلف دانشمند اين كتاب در راه شناساندن رساله مولانا روحى انارجانى حق سخن را ادا کرده و اثرى بسيار مفيد بوجود آورده. رساله روحى را بار اول شادروان عباس اقبال معرفى کرد (در مجله يادگار)، سپس استاد گرامى آقاى دكتور محمد مقدم در دوره کتابهاى ايران كوده از آن بحثى آورد و اکنون در نتيجه كوشش‌هاى آقاى رحيم زاده ملك رساله به بهترين وجهى در دسترس پژوهندگان قرار گرفته.

\*\*\*

از استادان بزرگوار ديگر، استاد فقيد سعيد نفيسى نيز متن را طبع کرد و استادان ارجمند ماهيار نوابى و اديب طوسى هم بر روى اين رساله کار کرده‌اند. اينك چند واژه از رساله انارجانى:

الاور = شعله‌ور - مانند در دجر تبريزى

انائين = ناآئينى - در تبريز بمعنى عجيب (در فرهنگ پهلوى به همين معنى)

انه شست = ناشسته - تبريزى انه شوش يعنى كودك دست و روى ناشسته در هنگام چاشت

بيك = مردمك چشم = تبريزى بيك

پخت = پهن - تبريزى پخت

## فهلويات مغربى تبريزى

از محمد امين اديب طوسى - مندرج در مجله دانشكده ادبيات تبريز

شمس مغربى از عرفا بوده و در روستاى امند از محال

رودقات متولد شده و در سال ۸۰۸ در تبریز درگذشته و  
 باشیخ صفی‌الدین اردبیلی معاصر بوده‌است. در زبان  
 شمس مغربی پاره‌ای از الفاظ، با زبان باباطاهرعریان  
 همانند است: مانند واج و واجیدن (یعنی - کلمه و  
 گفتن). دانشمند پرکار گرامی ادیب طوسی بادقت  
 زیاد ویژگی‌های زبان شمس مغربی را بررسی کرده و  
 به نکات فراوانی توجه کرده. اینک يك دوبیتی از مغربی:  
 منوگیتی بنداچ نیستی هست،  
 (مرا گیتی از نیستی هست نه کرده بود)  
 که بدیان و دلم جویای سرمست،  
 بنداچ یان و دل نام‌نشانی،  
 که یان او ویانم عهد می‌بست (که جان من و جان او  
 عهد می‌بست).

### فهلویات ماما عصمت و کشفی به زبان آذری

از محمد امین ادیب‌طوسی - مندرج در مجله دانشکده ادبیات تبریز

این دفترچه را دانشمند پرکار ادیب طوسی فراهم  
 کرده. آقای ادیب طوسی میگوید که سفینه‌ای بدست  
 آورده‌ام که تاریخ اتمام آن ۱۱۲۵ قمری است. دارنده  
 سفینه آقای احمد تفضلی دانشمند متتبع است. در این  
 سفینه اشعاری از کشفی نقل شده و در آن گفته شده‌است  
 که کشفی را بزبان رازی اشعار آبدار بسیار است. این  
 کشفی اهل‌نمین از نواحی اردبیل بوده. بنظر می‌آید که در  
 گذشته زبان‌های محلی یعنی فهلویات را زبان رازی یا  
 شهری مینامیدند. بنظر نگارنده این رساله باین زبان‌ها  
 «شهری» از آن رو میگفتند که قبول زبان ترکی در  
 آذربایجان از روستاها شروع شده و بتدریج به شهرها  
 رخنه کرده و در حقیقت شهر آخرین سنگر زبان ایرانی



قدیم در آذربایجان بوده است. دوبیتی‌های متعددی از وی بزبان آذری باقیمانده.

در نسخه‌ای از روضات الجنان که متعلق به کتابخانه مرحوم ثقة الاسلام بوده و اکنون در دست دانشمند ارجمند سلطان القرائی است گفته شده که ماما عصمت از خاندان بابا فقیه احمد اسپستی است.

### چهره آذربادگان در آئینه تاریخ ایران

تبریز - ۱۳۵۳ - ۳۳۴ صفحه

مجموعه‌ای است حاوی سپرده مقاله تحقیقی و از جمله مقالاتی که به زبان آذربایجان اختصاص دارد عبارت است از: (۱) زبان آذربایجان نوشته منوچهر مرتضوی، (۲) سابقه زبان دری در آذربایجان از غلامحسین مرزآبادی، (۳) دو نمونه از زبان مردم تبریز در سده‌های هفتم و هشتم هجری. نوشته رشید عیوضی.

### آثار و اسناد مربوط به زبان دیرین آذربایجان

نوشته دکتر منوچهر مرتضوی

تبریز - مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی - دوره ۲۷ (۱۳۵۷)

صفحات ۴۴۵-۴۷۹

مقاله‌ای است جامع در معرفی و بیان سوابق موجود از زبان دیرین آذربایجان بر اساس کتب و متون و اسناد شناخته شده.

### آذربایجان

آگاهی‌هایی درباره گویش آذری

از دکتر صادق کیا - تهران - ۱۳۵۴ - ۵۲ ص (اندیشه نیک - ش ۲)

مجموعه‌ای است سودمند از سه مقاله: آگاهی‌هایی تازه از گویش آذری - واژه‌های آذری در لغت فرس و برهان

قاطع - کهنه‌ترین دستنویس لغت فرس اسدی طوسی.  
درین مقاله‌ها عده‌ای از لغات و مصطلحات لهجه  
آذری به‌دست داده‌شده است.

### گویش قوناق‌کنندی - تاتی

از م. ا. حاجیوف - ۳۴ صفحه (بزرگان روسی)

در پیرامون شهر شماخی یعنی در منطقه شیروان  
چند روستا وجود دارد که در آنجا به زبان تاتی سخن می‌گویند.  
جمعیت این چند روستا در حدود ۱۱۰۰۰ تن است.  
در پیرامون شهر باکو هم در چند روستا (شیوران -  
مردکان...) هم بزبان تاتی سخن گفته میشود و از  
قراری که از چند نفر مطلع شنیده شده در بسیاری از کوه -  
پایه‌های منطقه قره باغ زبان تاتی هنوز زنده است.  
چند واژه از زبان تاتی

ماه = اوشمه

کاسه = توس - در رضائیه: توسی

شت = در تبریزی شیت بمعنای بی‌مزه و در زبان کاشان

شید یعنی بی‌سامان

فلاخن = سوئینگ - تبریزی سو پنگ یا سوفنگ

عنان = نخده - تبریزی نوخدا

پیه = طویله - در تبریز هم پیه می‌گویند

زمی = زمین. هنوز در تبریز زمی بهمان معنی است.

زولک = پسر در کردی زوره

بینه = زمین (بینه‌ی حمام)

ازی = من - خود

در زبان پهلوی آرم و در آذری امروزی اوزم بمعنی من  
و خودم.

\*\*\*

ضمناً باید یادآور شد که در دوره چهارم مجله آینده (۱۳۳۸) چندگفتار با ارزش و مفید در ارتباط با زبان فارسی و وحدت ملی ایران به قلم مدیر مجله یعنی دانشمند گرامی آقای دکتر محمود افشار و شادروانان محمد قزوینی و سیدحسن تقی زاده خوانده ام و مطالعه آن نوشته ها را توصیه می کنم.

\*\*\*

منابع و مأخذ قدیمی که در آنها اشاراتی به زبان قدیم آذربایجان شده است ضمن صفحات ۱۰۳-۱۱۰ معرفی شده است. بطور کلی التنبیه والاشراف مسعودی، صورة الارض ابن حوقل، معجم الادباء یاقوت حموی (ذیل احوال ابوالعلاء معری)، الفهرست ابن الندیم (در نقل قولی از ابن مقفع راجع به لغات متداول در ایران) و نزهة القلوب حمدالله مستوفی فوایدی را دربر دارد.

## ضمیمه

نامه امیل بئر درباره لهجه‌های آذری  
نقل از مجله آینده سال پنجم شماره ۴-۶ (۱۳۵۸)

جزو اوراق تقی‌زاده سواد ترجمه‌ای از مکتوب امیل بئر درباره مطالعاتش راجع به تاتی و هرزندی دیده شد. این مکتوب را امیل بئر (معلم زبان‌شناسی دانشگاه زوریخ) به محمد شایسته وزیر مختار ایران نوشته بوده و محمد شایسته سوادى از آن برای تقی‌زاده ارسال داشته است. این کاغذ مربوط به یکی از سالهای ۱۳۱۰ تا ۱۳۱۲ می‌باشد.

نام این شخص به لاتین در نامه نیامده. در *Index Islamicus* دیده شد که نام او E. Baer است و دو مقاله از او یکی درباره روش لهجه‌های ایران براساس جغرافیای زبان‌شناسی (به ایتالیائی)، و دیگری درباره لهجه‌شناسی شمال ایران (به آلمانی) که متن خطابه‌های او در دوره‌های انجمن بین‌المللی شرق‌شناسی بوده در آن فهرست ذکر شده است.

(مجله آینده)

\*\*\*

آرتور کریستن زن Arthur Christensen دانمارکی در «کن تری بوسیون آلا دیالکتولوژی ایرانین» Contribution à la dialectologie iranienne متذکر گردیده که راجع به لهجه آراین در آذربایجان هنوز مطالعاتی به عمل نیامده و ضروری است که تحقیقاتی در این مورد به عمل آید. در اثر این تذکر سال قبل عازم تبریز گردیدم. این جانب مصمم شدم که آنچه را که از زبان آراین در این چندین سال اخیر از نفوذ زبان ترکی محفوظ مانده تعقیب نمایم. اطلاعاتی که در تهران از طرف اشخاص مهم بخصوص جناب مستطاب آقای تقی زاده به این جانب داده شد مرا هدایت کرد و به راه انداخت.

در تبریز بزودی با اشخاصی مربوط گردیدم که از قراء هرزندی مابین مرند و جلفا بودند و زبان آراین را صحبت میکنند. جدی تر از همه قریه گلین قویه زبان آراین را حفظ نموده است. پس از چند روز توقف در منازل سرکرده های قریه مزبور توانستم یک هزار و پانصد لغت جمع آوری کرده و مطالعاتی راجع به اوضاع تمدن قدیم زراعت آنها بعمل آوردم. زبان این قریه که اهالی آن آنها «هرزندی» می خوانند دارای صفات مشخصه است. این زبان با تمام زبانهای آراین که تا به حال کشف شده از نظر املاء اختلاف نشان می دهد. لیکن عده اشخاصی که این زبان را صحبت میکنند در این بیست سی سال اخیر ظاهراً کم شده است. در خود گلین قویه هم این زبان مشرف به موت است. علت آن اینست که اهالی این ناحیه بواسطه روابطی که با قراء همجوار خود دارند مجبورند زبان ترکی را وسیله ارتباط خود قرار بدهند. اقدام ضروری که باید امروزه عمل آید اینست که قبل از اینکه این زبان از بین برود با دقت

کاملی لغات آن جمع‌آوری شود.

ناحیه دومی که در آذربایجان بواسطه روابط شخصی جلب نظر مرا نمود خلخال در جنوب شرقی آذربایجان بود. این زبان نیز که اهالی آن آنرا «تات» می‌خوانند از نظر علم‌زبان فوق‌العاده جالب توجه است. عده‌ای که این زبان را صحبت میکنند به درجات زیادتر از عده‌ای است که زبان هرزندی را صحبت مینمایند. این زبان در قراء دیگر خلخال خارج از حدود شاهرود و در بعضی از قراء ناحیه زنجان نیز صحبت می‌شود. این زبان قوی‌ترین تحملها را در مقابل نفوذ زبان ترکی نشان داده است و علت آن اینست که روابط اهالی این ناحیه بیشتر با اهالی نواحی کوه البرز (گیلان و طالش) است که زبان آریین را صحبت میکنند. لیکن بطوریکه دیده میشود در این ناحیه نیز یک قریه بعد از دیگری در تحت نفوذ ترکی می‌رود. مثلاً اهالی خمیس که در پنجاه سال قبل زبان تاتی صحبت میکردند امروز بواسطه رابطه که با هروآباد که اهالی آن ترکی صحبت می‌کنند پیدا نموده است عموماً ترکی حرف می‌زنند.

برای چه باید زبان آریین رو به‌نیستی رود و جلوگیری از این زوال نشود. مگر این زبان برای ترقی زبان ملی ایران دارای اهمیت فوق‌العاده نیست. حقیقتاً باید طرق و وسائلی پیدا نمود که آنچه از این زبانها باقی مانده از نفوذ زبان ترکی محفوظ بماند.

بهتر از این نواحی طبیعتاً نواحی گیلان و مازندران است که این جانب از هروآباد بدانجا عازم گردیدم. این جانب مطالعاتی در اسالین<sup>۱</sup> راجع به زبان طالش و در لاهیجان و سیاه‌کل راجع به زبان گیلکی و گالش و

---

۱- اسالم درست است (آینده).

زبان کردی و امارلا<sup>۲</sup> و در چمخاله راجع به زبان کردهائی که در آنجا اقامت دارند به عمل آوردم. در مازندران تحقیقاتی راجع به لهجه تنکابنیها و رستم کلاهیهها، در نزدیکی اشرف بابلیهها و آملیهها نمودم. در طول مسافرتهائی که نمودم از طرف وزارت داخله و حکام آذربایجان و گیلان و مازندران به این جانب فوق العاده کمک شده و در هر نقطه که اقامت می نمودم اهالی محل با کمال مهربانی از من پذیرائی نموده و مطالعات مرا طرف توجه قرار می دادند. این جانب از محبت و پذیرائی آنها کمال تشکر را دارم. مطالعات خود را در این ماه اخیر قطع کرده و برای مدتی خاتمه به تحقیقات خود میدهم. البته فقط برای مدتی زیرا با وجود دوازده هزار لغتی که جمع آوری نموده ام و حکایات و تصنیفهائی که بدست آورده ام در مقدمه کار قرار گرفته ام.

ایران از نظر علم زبان فوق العاده جالب توجه است و خیلی مسائل وجود دارد که باید حل شود. فقط لازم است که اسامی محل های مختلف را متذکر گردم. اگر در این قسمت تحقیقاتی به عمل آید و بطور دقیق راجع به لهجه اهالی که سابقه طولانی دارند مطالعه شود خیلی از گزارشات تاریخی روشن خواهد شد. این جانب هر جا که توانسته ام اسامی محلها را ثبت کرده ام و برای این است که در ضمن مسافرت دویم خود بتوانم در این خصوص مطالعات زیادی تری به عمل آورم.

**دکتر امیل بئر**

---

۲- امارلو (عمارلو) درست است. (آینده)